

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۷۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

کتاب

مؤلف

محمد علی خاکی

مترجم

شماره قفسه

۱۷۹۳۶



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۹۱۵۱

خطی

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۷۹۳۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف محمد کرم خاکی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۹۳۶



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۹۱۵۱

خطی

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۷۹۳۶

۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



هر دو در تریل و فی ما لا تعلون در واقع که در بعضی مضامین  
 مقطوع و در بعضی موصول و باقی دیگر همه موصول است **فصل**  
 چنانچه ما مقطوع است در جمیع مضامین **قسمت** بنسب موصول  
 در سه موضع در بخلاف یکی بنسب اشتراک و در البقرة و دیگری  
 بنسب اختلاف و در اعراف و یک موضع با خلاف بنسب یا امر حکم  
 به در البقرة باقی همه مقطوع است **قسمت** کلاً مقطوع است در  
 موضع چهار موضع با خلاف و آن کلمات و الی القسمة در نسا و  
 کلاً دخلت امة در اعراف و کلاً جاء امة در قد اهل المؤمنون  
 و کلاً التي فيها فوج در ملک و یک موضع در ابراهيم کلاً استلموه  
 بخلاف مقطوع است باقی همه موصول اند **قسمت** عن ما ياك  
 موضع مقطوع است و آن عن ما نهواتانی در اعراف **باب** **قسمت**  
 ان لا يهزوه مقنونه و نون ساکنه مقطوع است در یازده  
 موضع در اعراف حقیق علی ان لا اقول و ان لا يقول علی الله الا  
 الحق و در توبه ان لا یجأ من الله در هود ان لا اله الا هو و ان لا  
 نعبد الا الله و در موضع دوم در حج ان لا تشرك فی شیئا



ودرین ان لا تعبد الا الله ودر دکان وان لا تعلموا الله  
 ودر متحنه ان لا تشركن ودر ان لا يدخلنكم اليوم ودر انبیا  
 ان لا اله الا انت که این مواضع بانون باشد اگر چه در انبیا  
 خلاف است اما در اکثر مواضع بانون است **دوازدهم** لکیلا  
 در چهار موضع موصول است لکیلا آخر نوا علی ما فاتکم در آل عمران  
 لکیلا یعلم بعد علم شیء در حج لکیلا یكون علیک حج در آخر  
 احزاب در موضع ثانی و لکیلا تا سوا علی ما فاتکم در حدید باقی  
 همه مقطوع است و خلاف در اولی که در آخر احزاب است واقع  
 شد و همچنین در آل عمران **سیزدهم** ان لن در جمیع قرآن بنون  
 مکتوبست مگر آن بجز موعلا در الکهف و النجم عظامه  
 در قیمة **چهاردهم** عن من مقطوع است در دو موضع عن من نشأ  
 در نوز و عن من تولی در النجم **پانزدهم** ام من در چهار موضع  
 مقطوع است ام من یكون علیهم در نسا و ام من استر در توبه  
 ام من خلفنا در الصافات و ام من یاتی امثا در فصلت باقی  
 همه موصول اند **شانزدهم** ان لم بهمه مکسوره و نون ساکن

همه بانون باشد الا در هود یک موضع فالتیستحبواکم که بنون  
 بخلاف و فالتیستحبوا در قصص خلاف است **هفتم** وان لم  
 بهمه مفتوحه بنون مکتوبست مثل وان لم یکن وان لم یز احد  
**هجدهم** نوم هم در جمیع قرآن موصول است مگر در دو موضع نوم  
 با نون در غافر و نوم هم علی النار در الذاریات **نوزدهم** ان لم  
 قال ابن ام در اعراق مقطوع و در طه موصول است یعنی متصل  
 بیاند و هزه ام بصورت و او است بدین صورت یبنوم **بیستم**  
 مال در چهار موضع مقطوع است قال هؤلاء القوم در نسا و مال  
 هذا الکتاب در الکهف و مال هذا الرسول در فرقان قال الذین  
 کفر و در معارج باقی همه موصول اند **بست و بیست و دوم** و اذا  
 کالوهم و نوزهم در جمیع قرآن این دو لفظ را موصول نویسد  
 بدلیل خوف الف **بست و بیست و سیم** و لا تحین مناصر در اکثر مواضع  
 مقطوع است و در بعضی موصول یعنی تا ی لا تحای حین  
 متصل است بدین صورت که و لا تحین مناصر اما اصل آنست  
 که مقطوع باشد **بست و بیست و چهارم** الیس و این لفظ در باب موضع



در سوره الفصاحات که مقطوع است در رسم اگر چه آنکه بکسر  
 هر میخوانند نیز ایشان یک کلمه است و همچنین موصول است لام  
 تعریف و هاء تبییه و یای ندا که در اینها فصل نباید کرد مثل الشمس  
 والقمر و هذا و هذان و یا ابرهیم و یاموسی پس وقف بر آن توان  
 کرد و آنچه مذکور شد مقطوع را مقطوع و موصول را موصول  
 باید نوشت و آنچه مختلفه است هر دو نوع صحیح است و فایده  
 دانستن مقطوع و موصول آنست که هر یک از مقطوع وقف  
 توان کرد و بر موصول توان کرد مگر باخرین مثلاً هرگاه که یکلا  
 موصول باشد در کلام باید وقف نمود زیرا که در یک ممنوع است  
 و چون مقطوع باشد باین صورت که در یک و لا در هر دو متساوی  
 وقف نمود چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد **فصل دوم** در تائید  
 تائید که بعضی مواضع بنا و بعضی مواضع برها مکتوب است  
 و از آنجمله نعمت در آیه مذکور موضع بنا مکتوب است اول در سوره  
 البقره نعمت الله علیکم و ما اتزلو و در آل عمران نعمت الله علیکم  
 اذ هم قوم و در موضع در آخر سوره ابرهیم بدل انعم الله هم کفر

صمت و خفی و هاء اهفت صفت است هس و خاوت و انفتاح و  
 استفال و سکون و صمت و خفی یا راده صفت است همین صفات  
 که برای او مذکور شد و الف راده صفت است جهر و ریخه و  
 انفتاح و استفال و مد و اعتدال و هو و سکون و صمت و خفی  
 و السکون علی من اتبع الهدی **باب پنجم** در احکام وزن ساکنه  
 و تنوین و میم ساکنه و شمل بر دو فصل **فصل اول** در بیان وزن  
 ساکنه و تنوین بدانکه وزن ساکنه نیست که در لفظ و خط  
 هر دو موجود است و در وسط کلمه و آخر کلمه هر دو میباشد خوا  
 اسم و خواه فعل و خواه حرف مثل المحدثه و انعمت و من آمن و  
 تنوین عبارت است از وزن ساکن ملفوظی مخصوص باخر  
 اسماء بشرط آنکه منصرف و بی لام تعریف باشند و با وجود سطر  
 ثابت می باشد در لفظ نه در خط الا در کائین هر جا واقع شود  
 که آنرا تنوین کثابت کرده اند علامت می دو قسمه یاد و کسر  
 یاد و فتحه است و در وقف بدل بالف شود اگر علامت ثالث  
 باشد مثل حکما حکما و قدیر او حذف میشود اگر علامت



اول و ثانی باشد مثل یوم عسیر او غیر یسیر اما در وصل که ملا  
 شوند بحرفی از حروف مجاری یکی از چهار عمل معمول خواهند شد  
 و آن اظهار و ادغام و قلب و اخفاست اما اظهار نزدیک حرف  
 حقیقه است که اشاره الیه الشاطبی و عند حروف الحلق للک  
 اظهار و الاصل حکم حکم الیه غفلا حروف حقیقه سته  
 مذکور اند در هاء عین و حای مهملتین احتیاج بعد و تعل  
 لسان نیست اما در همزه و عین و خاء و عجمین بعد و تعل لسان  
 نمایند حرکت هنر منقول شود مثل قراءت و مرش که مذکور  
 خواهد شد و نزد عین و خاء مخفی شود مثل قراءت ابی جعفر  
 بخلاف غنه و میسبی از نافع که نزد عین و خاء مخفی نموده  
 استثنای نموده اند لفظ المحققه فیسبقون و ان لکن  
 غنیار و بجهت توضیح اظهار از برای هر یک سه مثال نموده  
 میشود نزد همزه چون یون و من آمن و عذاب الیم و هاء  
 چون انهار و من هار و جرف هار و ع مثل نعت و من عمل و حکم  
 علیکم چون و آخر و من حید و علیکم حکم چون فیسبقون

در بیان سبب  
 که در بعضی  
 حروف بعد و تعل  
 لسان نیست

و من غل و عفو و غور چون و المحققه و من غیر و علیکم حید  
 در امثله مذکور و امثال اینها نون ساکن و یون را از نون زبان  
 و بیچ دندان نیایا علیا باید گفت تا قاعده اظهار بعمل آید و جو  
 اظهار بعد و خارج نون است از مخارج این حروف اما ادغام  
 هنگامی که ملاقات نمایند یکی از حروف یرملون و مراد از ادغام  
 در مقام ابدال نون است بحرفی که ملاقات واقع میشود  
 چنانکه در تلفظ تشدید ظاهر شود اگر نزد نون که اظهار  
 تشدید باید کرد بدون ابدال در کام و ادغام بی غنه و در  
 ویم و و او و نون ادغام با غنه و غنه آواز است که در خیشوم  
 اخراج میشود چنانکه اگر کسی خیشوم را بکیر و یا ز کام باشد  
 اظهار غنه نتواند نمود در کام و را از ابو جعفر غنه و در و او  
 و یا از خلف که راوی حمزه است عدم غنه منقول است و بعضی  
 عدم غنه و او و یا را از ابی جعفر نیز نقل نموده اند و صاحب  
 تیسیر نون را از حروف یرملون اخراج نموده از ضلایل شمرده  
 و فی الواقع چنین بهتر است و حفص که راوی عالم است ذهاب



شده بکت نون من زاق در سوره القيمة اما از غیر او و از و  
 غیر این موضع موضع دیگر مروی نشده و باقی قوا چنانکه  
 مذکور شد در ادغام بی غنه و در یون ادغام با غنه  
 نموده اند کما قال الشاطبی کلام التوین والنون ادغامی  
 غنه فی اللام والراء الجلا و بجهت توضیح امثله هیرک بنویس  
 میشود یا مثل من یشاء و برقی یجعلون و را مثل من یریم و  
 غفور یریم و میم مثل من ماء مهین لام مثل من لدنه و  
 هدی المفقین و و او مثل من و را هم و رعد و برق نون مثل  
 ان نحن و عامله ناصبه و باید دانست که نون ساکن با حرف  
 یریلون یریک کلمه جمع نشد الا در او و یا و آن مختص است  
 در ضوآن و عنوان و بینان و دنیا و یرین چهار کلمه نون را  
 اظهار باید کرد تا مشتبه بمضاعف نشود چنانکه شاطبی فرمود  
 وَغِنَاهُمُ الْكُلَّ أَظْهَرَ بِكَلِمَةٍ فَافَادَ اسْتِثْنَاءُ الْمُضَاعَفِ انْقِلَابًا  
 و وجه ادغام نون ساکن نزد این حروف از جهت قریب مخرج است  
 و وجه عدم غنه نزد لام و راشدت قریب اما قلب کاهی

که ملاقی باشد و بجهت سهولت تلفظ مثل انهم و من بعد  
 و رقیب و هیچ که درین هنگام نون و تنوین منقلب میم شوند  
 کما اشار الیه الشاطبی و قلبهما میمالدی الیاء و اخینا علی غنه  
 عند البواقی لکن کلاً و چون قلب میم نماید با بر قوا عدی که  
 میم ساکن در آن حروف همایا باشد اخفا با غنه باید نمود چنانکه  
 مذکور خواهد شد و قلب میم از جهت آنست که میم مواخی  
 نونست در صفات چنانکه گذشت اما اخفا نون باقی حروف  
 هجاست چنانکه شاطبی فرموده و شیخ جزیری نیز در طبیعه گفته  
 که فی البواقی اخفا بغنه و در باقی کتب قراءت نیز مسطور است  
 و آن باقی حروف شانزده است چون ملاقات بالف التقای  
 ساکنین علی غیر حد لازم می آید بعد از اخراج الف پانزده حرف  
 میماند که آن ت شج د ذ ز س ش ر ص ض ط ظ ق ک است  
 برای هیرک سه مثال بر ترتیب مذکور میگردودت مثل کنتم و  
 مِنْ تَابٍ وَجَنَابٍ تُحْيِي ت مثل الانثی و مِنْ ثَمَرَةٍ و قَوْلًا نَفِيلاً  
 ج مثل انجیناه و ان جعل و خلق جدید دال مثل انداد و



مِنْ دُونِ اللَّهِ وَكَاسَايَهَا قَالَ مَثَلُ اللَّهِ رَحْمَةً وَمِنْ ذَلِكَ  
 وَغَيْرُهُ وَانْتِقَامَ زَائِلًا زَائِلًا وَمِنْ ذَلِكَ وَمِنْ ذَلِكَ  
 مَثَلُ الْإِنْسَانِ وَمِنْ ذَلِكَ وَمِنْ ذَلِكَ مَثَلُ الْإِنْسَانِ  
 وَأَفْشَرُهُ غَفُورٌ شَكُورٌ صَادِقٌ مَثَلُ الْإِنْسَانِ وَمِنْ ذَلِكَ  
 ضَادٌ مَثَلُ مَنْصُودٍ وَمِنْ ذَلِكَ وَمِنْ ذَلِكَ مَثَلُ الْإِنْسَانِ  
 عَنْ طَبَقٍ وَمِنْ ذَلِكَ وَمِنْ ذَلِكَ مَثَلُ الْإِنْسَانِ  
 فَا مَثَلُ الْإِنْسَانِ قَارِنٌ فَأَوْحَا لَهَا قَارِنٌ مَثَلُ الْإِنْسَانِ  
 قَالَ وَحَسْبُكُمْ وَحَسْبُكُمْ مَثَلُ الْإِنْسَانِ وَمِنْ ذَلِكَ  
 وَجِدَ اخفا آنست که این حروف از حروف نون چون حرف بر مین  
 قریب و چون حرف حلق بعید نیستند که نون ساکن ادغام  
 با اظهار شود در قریب و بعد متوسط است پس باید که نوعی  
 ادا شود که متوسط باشد میان اظهار و ادغام و آن اخفاست  
 و درین صورت از خیشوم گفته میشود غنة لازم باشد چنانکه  
 در آیات مذکوره شاطبی و شیخ جزیری فرموده اند و فرقی میان  
 ادغام و اخفا آنست که در حالت ادغام تشدید ظاهر میشود و

در ح

در حالت اخفا نون مخفی میشود بدون تشدید و اخفا نزدیک  
 حروف بتفاوت است باعتبار قریب و بعد و خروج پس هر چه  
 قریب تر اخفا بیشتر **فصل دوم** در میم ساکن بدانکه میم ساکن  
 نزدیک حروف مجامید هجا صحیح محکوم است بسبب حکم اخفا و ادغام  
 و اظهار اما اخفا در وقتیکه ملاقی باشد مثل انهم یا انهم  
 و غنة لازم و نیست چندی در صورت میم از خیشوم گفته  
 میشود و نون ساکنی که قلیب میم شود همین حکم دارد چنانکه  
 سابقا مذکور شد و ادغام هنگامیکه میم متحرک رسد مثل  
 فی قلوبهم محض و این را ادغام مثیلین گویند و اظهار نیز باقی  
 حرف است اما میم را نزدیک و و فای بیشتر مبالغه باید نمود تا بسبب  
 قریب که بخرج دارند مخفی یا متحرک نشود مثلاً اموالکم و اولادکم  
 و باید دانست که میم و نون هرگاه مشدود باشند البته اظهار  
 غنة باید نمود مثلاً ان الله و من الناس و مما و لما چنانکه  
 شیخ جزیری در مقدمه تصریح بان نموده که اظهار و الغنة  
 من نون و میم ادا میشود و اخفا **باب ششم** در بیان



ادغام بدانکه ادغام در لغت بمعنی ادخال چیزیست در چیزی  
و نزدیک برید و قسم است تام و ناقص ادغام تام چون ادغمت  
الثیاب فی الوعاء و این بر همه ادغام بی غنة صادق است  
مکرر اُحطت و بسطت و فطمت و قَطَطت و اَلْخَلْفُ کَرْدَ مذهب  
بعضی و ناقص چون ادغمت اللجام فی فم الفرس ای ادخلت  
این بر همه ادغام با غنة و مثله مذکور صادق است و  
در اصطلاح قرادرج کردن حرفیست در حرف دیگر بنوعی  
که زبان بیک دفعه به هر دو حرف مرتفع شود و در تلفظ نشنید  
بهم رسد بشرط آنکه آن حرفین مثلین یا متجانسین یا متقابلین  
باشند حرف اول را مدغم و ثانی را مدغم فیه گویند و حضرت  
شیخ سید الله فرمودند که باعتبار مدغم و مدغم فیه ادغام  
منقسم به پنج قسم میشود و آن تماثل و تجانس و تقارب و تشابه  
و تکافؤ است تماثل آنست که مدغم و مدغم فیه در خروج و صفات  
متفق باشند مثل کانت یا تبهم و تجانس آنست که مدغم و  
مدغم فیه متحد در خروج و مختلف در صفات باشند خواه

اشک

در صفات باشند خواه اختلاف کثیر چون قالت طائفة و غم  
قلیل چون قد تبین و تقارب آنست که مدغم و مدغم فیه  
در خروج مختلف باشند اما موافقت در صفات داشته باشند  
خواه قلیل و خواه کثیر مثل اُخذتم و قل ربکم و تشابه آنست که  
مدغم و مدغم فیه در بعضی از مخارج و در بعضی از صفات  
مشابهت و موافقت داشته باشند مثل ان تعجب تعجب و تکافؤ  
آنست که مدغم و مدغم فیه مختلف باشند در خروج و متفق  
باشند در همه صفات چون قد جعل و اذین و کاه باعتبار  
اتصال خواه در لفظ و خواه در خط مثل خلف و حصنتم  
تلاصق نیز گویند و افراد اقسام مذکور بعضی بر دو نوع اند  
کبیر و صغیر اما کبیر مخصوص بابی است و آن آنست که  
حرف اول از انواع ثلثه متحرک باشد که ساکن نموده و دوم اوفا  
نمایند خواه در یک کلمه باشد خواه در دو کلمه و مثلین مجتمع  
در یک کلمه منخاطر است در مناسک که در سورة البقرة و ما سلکم  
در مدثر و لا تأمنا در یوسف و ما مکتی در هف که متفق علیه



جمیع قرائت الای کثیره که بایشان موافقت نموده و ادغام کبیر  
 انبرای عاصم و قرائی دیگر غیر این در موضع نقل نموده اند  
 و چون در و کلام نامتادغم منضم بود بمذهب اصح بعد از اسکان  
 جمیع قرائت نامتادغم نموده یعنی ضم الشفتین بغیر این جمیع و همچنین  
 باختلاس حرکت نون اول مع فتک الادغام پس بدین سبب  
 ادغام و کلام نامتادغم خواهد بود اما ادغام صغیر است  
 که حرف اول از انواع ثلثه ساکن باشد که در ثانی ادغام کنند  
 ام از آنکه در یک کلمه باشد یا در دو کلمه بشرط آنکه آنساکن  
 حرف مد نباشد چون قالوا و فی یوسف زیرا که درین  
 صورت مد بطبیعی پیدا نمادغام ساقط میشود اما اگر حرف  
 لین باشد چون عصا و کاف ادغام کنند و این ادغام متفق  
 علیهاست و مختلف فیه و متفق علیها مثلین است یا تجانین  
 و در مثلین مدغم و مدغم فیه در کلمه واحد می باشد چون  
 یوحنا و ید حکم الموت و در دو کلمه نیز می باشد مثل یحیی  
 یحیی اثمهم و فی قلوبهم و فی الضرب بعصاک الخ مثال او

لینی

لینی مذکور شد و بیای لینی بقرآن عظیم بیان رسیده و جمیع قرائت  
 در سالیله سوره الحاقه چون وصل خوانند ادغام و  
 اظهار هر دو دارند اما بقرآن و قف است و چون وصل کنند بهتر  
 آنست که سکت نمایند و همچنین تجانین چون احطت و  
 بسطت و فرطت و فرطت و حصدم و کدت و عدتم و یا حارث  
 اینان اطلاق امثله شمله بر طایفه دیگر از جمله است ادغام  
 قاف بر کاف در کلمه الم تخلق حکم اگر چه در ادغام خلاف نیست  
 اما در ابقای صفت استعلا و قاف و القای وی خلافت  
 حافظ ابو عمر دانی و تابعان وی زاهد بمذهب ثانی شده اند  
 ادغام محض بی ابقای صفت استعلا خوانده اند و جمیع زاهد  
 بمذهب اول شده قیاس نموده اند بر احطت و بسطت این  
 قیاس صحیح نیست زیرا که طائوفی حرف مدغم و بسبب اطلاق  
 زیادتی بر قاف را در دیگر آنکه در خلق حکم و زرقم که قاف  
 متحرک است ابو عمر ادغام محض نموده بی ابقای صفت استعلا  
 درین موضع که قاف ساکن است بطریق اولی القاء اولیست



و دیگر ادغام زال اذ است در زال و طام مثل اذ ذهب و اذ ظلموا  
و ال قد مر تا و ال مثل قد تبین و قد دخلت و ادغام تاء  
التائت ساکنه در تا و ال و طام مثل یحییٰ یحییٰ تم و انقلت  
و نحو الله و قال طائفة و لام قل و هل و بل در لام و را مثل  
قل لهم و قل آتی و بل لا یؤمنون و بل یحکم و هل لنا و لا مر  
بل در قرآن بر آن رسیده اما ساکت لام بل را ن بتواند رسیده  
از روایت خفض و دیگر از بخند است چهار حرف شمسیه که  
لام تعریف در آنها ادغام کرده میشود و حروف شمسیه ت  
ث د ذ ز س ش ص ض ط ظ ل ن است که مثال هر یک به ترتیب  
مذکور خواهد شد و التراب و الثمرة و الذار و الذاکرین  
و الرسول و الزرع و السبیل و الشاهدین و الصادقین و  
الضالین و الطلاق و الظالم و اللان و الناصین و غیر  
این حروف چهار حرف دیگر قریب است که لام تعریف را در آنها ظاهر  
میکند و چون امثله حروف شمسیه مذکور شد مثال حروف  
قری محتاج ببيان نیست و سواي آنچه از ادغام بوضوح

رسید

رسید مختلفه است و عاصم از مختلفه فیه ادغام نکرده مگر  
تا را در زال یلهث ذلك در اعراف و یا را در یم یا بنی سارکب معنا  
اگر چه اظهار نیز در غیر شاطیبه و امر است و ن طسم را در یم  
بروایت بکرون یسین و ن والقلم را در واو و القرآن و والقلم  
و ال را در تا از باب اخذ و التخاذ و در غیر این اظهار نمود  
و در ادغام یلهث ذلك ابو عمر و کسائی و ابن ذکوان با  
او موافقت و قالون را در و وجه است و درش و ابن کثیر و  
مشام با ظهلم بخوانند و در را کب معنا ابو عمر و کسائی با او  
موافقت قالون و بنی و خلاد را در و وجه است و درش و  
ابن عامر و خلف اظهار میکند و نون طسم در یم بحر  
موافق نافع و ابن کثیر و ابو عمر و ابن عامر و کسائی است که ادغام  
میکند و دیگران با اظهار میخوانند و ن یسین و ن و او  
و القرآن بکرم موافقت نموده با ابو عمر و ابن عامر و کسائی و در  
و القلم با ابن عامر و کسائی و و درش را در و القلم دو وجه است  
و دیگران با اظهار خوانده اند و دیگر زال ساکنه را در تا

و القلم



در باب اخذ و اتحاد خواه مجز و خواه زید فیه و حقیقت این  
 کثیر موافقت نموده در اظهار و بگرداد غام با دیگران موافقت  
**باب هفتم** در بیان قصر و مد یعنی سه مقصد **مقصد اول**  
 در حروف مد و لین مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در مد و سبب  
 آن و وجه تسمیه مد و لین بدانکه مد با صلاح قراعت  
 با امتداد صوت تلفظ الف مطلقا و او و یای ماکنین  
 اتم از آنکه حرکت ماقبل ایشان از سخت ایشان باشد مثل از یقو  
 و یا باشد چون شیخ و سوره **اول** در حروف مد و ثانی در حروف لین  
 نامند و وجه تسمیه این حروف بمد و لین آنکه اینها را چون  
 حروف دیگر مکافی و جعیری نیست که بآن منتهی شوند و صوت  
 منقطع گردد بلکه در طبیعت این حروف امتداد و لین که در طبیعت  
 حروف دیگر نیست هست و در ادای این حروف و صوت بهوا منتهی  
 میشود و این امتداد را بقدر یک الف تقدیر کرده اند یعنی  
 بقدر تلفظ الف و آنرا در اصطلاح قراعت قصر و مد ذاتی و طبیعی  
 و اصلی خوانند زیرا که مقتضی ذات این حروف است و جایز نیست

اندر یاد

در بیان قصر و مد

از یاد این امتداد دیگر بوجود سببی و سبب بر دو قسم است  
 لفظی و معنوی و معنوی قصد با القه در نفس است و آنرا سبب  
 اهتمام تمام است نیز عرب اگر چه نزد قراعت ضعیف است اما اگر  
 حروف وارد شده چون لایب و لاجرم و لامر و لا مد و لا  
 معقب و این جمله است مد تعظیم در الفاظ جلاله و در کلمه  
 توحید چون لا اله الا هو و لا اله الا انت از برای قاصران  
 منفصل که معنی بر اعتبار سبب معنوی شده اند نه لفظی و عا  
 درین مدخلی نیست مگر در لفظ جلاله و در کلمه توحید که  
 از برای حفض در طریق تشریح قصر و مد وارد شده اگر چه ذکر  
 و تکرار مذکور شده اما سبب که لفظی باشد با هم خواهد بود  
 یا ساکن و همزه یا بر حروف مد مقدم است یا مؤخر و چون  
 مقدم باشد مثل آمن و اوقی و ایمان در این صورت قصر متفق  
 علیه جمیع قراست آید و در ادای نافع بطریق اروق که بطول  
 و توسط و قصر ذاهب شده و طول و نفع القاست و چون  
 همزه مؤخر و اجتماع سبب و سبب در کلمه واحده باشند مثل

منفصل



جاءكم وعن سوه وجمع وازمانه متصل وواجب خوانند ووجه  
 تمیبه متصل ظاهر وواجب آنست که متفق علیه جمیع قراست  
 و قصر که عبارت از مد طبعی بوده باشد و در ندرت چنانکه  
 شیخ شاطبی فرموده اذا الف او یاءها بعد کسرة او الواو عن  
 ختم لقی الهزء طولا اگرچه در این صورت جمیع قراست متفق اند  
 بر مد اما تفاوت زیر آنکه صاحب تیسیر و تنجیح و بی چهار مرتبه  
 فرموده اند مرتبه برای حرف و درش که آن پنج الف است مرتبه  
 برای عاصم چهار الف و ابن عامر و کسانی سده الف قالون و ابن  
 کثیر و ابو عمرو و الف و صاحب شاطبی و تبعه و بی دو مرتبه  
 فرموده اند ا طول از برای حروف و درش و وسطی از برای ایاء  
 و جمهور و اهل برای آنکه اضبط است پس مذهب شاطبی  
 مدعای موافق مذکورت است اما اگر هزء مؤخره و اجتماع سبب  
 و سبب در کلمه واحد نباشد یعنی در دو کلمه بهم متارقی شده  
 باشند نحو ما نزل و قوا الف کسرة و اموال قالون و دوری بخلاف  
 سوسی و ابن کثیر بخلاف قصر نموده اند و خلاف دوری از نظر

شاطبی

شاطبی است و از طریق نشر قصر برای بعضی نیز روایت شده  
 و باقی قریب بر این که در مد متصل مذکور شد زایل شده اند  
 کما اشارت الیه الشاطبی فان فی فصل الف قصر ادره الیا بخلافها  
 بر رویکه و مختصلا و این مد را من فصل و جایز نیست نامند و  
 وجه تمیبه بمنفصل ظاهر است جایز نیست برای آنکه مد  
 و قصر هر دو وارد شده چنانکه مذکور شد و چنین است مد  
 که از اشباع حرکت بهر سبب محبوه انشاء الله و له الامور و وجه  
 امتداد این حروف نزد ملاقات همزه آنست که چون همزه محمیه  
 و شدید است و بعد از الخرج و این حروف متصفا اند بمقتضا و  
 رخاوت پس باید که این حروف را با امتداد تقویت داد تا بسبب  
 خفا از لفظ ساقط نشوند اما سید بحر که ساکن باشد تمییز شد  
 مگر بعد از حروف مد و حال خالی از آن نیست که آن لازم نیست  
 یا ماضی و حریک از اینها یا مدغم اند یا مظهر و لهذا منقسم  
 بچهار قسم میشوند اول مد ساکن لازم مدغم مثل ولا الضالین  
 و اتحاجونی والله و الذاکرین و امثالهم و همچنین است مد لازم



الم که ادغام میشود در میم اول و مدیم ثانی ساکن لازم مظهر  
 که مدح و نحو خواهد شد و این هر دو مد که مدغم و مظهر باشند  
 متفق علیه جمیع قراست کما قال الشاطبی عن کلامهم بالمد ما قبل  
 ساکن عبد الله شیخ و ابن جاهد و جمیع قایل شده اند بر این  
 مد ساکن لازم مدغم بر ساکن لازم مظهر بجهت اتصال صوت  
 در مدغم و انقطاع صوت در مظهر مثلاً در الم مدلام در ارم  
 میم زیاده میدانند و همچنین بین و والقلم نیز دانست که ادغام  
 میکند نظر باینکه اظهار میکند و همچنین دانسته نسبت بجای خود  
 آنکه بسکون یا قراوت نموده و بعضی دیگر بکس قایل شده  
 میگویند که در صورت ادغام مدغم قوت یافته بواسطه آنکه  
 مدغم فید کو یا که حرکت مدغم فیه حاصل است در مدغم و این  
 حال لازم مظهر نیست پس مد لازم مظهر زیاده میباشد تا او  
 نیز قوی شود و جمیع بر اینند که تفصیل هر یک از اینها بر دیگری  
 و جمیع ندانند زیرا که موجب التقای ساکنین است و التقای  
 ساکنین در هر دو موجود پس هر دو مساوی باید و آنچه

فقیر از است و نحو استماع نموده آنکه اگر چه ساکن لازم مدغم  
 اقوی است از ساکن لازم مظهر تا به تر است که هر دو فی تقا و  
 باشند بجهت حصول التقای ساکنین دوم مد ساکن لازم  
 مظهر مثل حروف مقطعه و اقعه در ایل سوره و آتی و آن  
 چهاره است بجمع در کلمات صراط علی حق تسکه و این حرف  
 بر دو قسم است اول آنکه صبی بر دو حرف است چون ط و واء  
 و صا و هاء و یا که در تقسم قصیر باید بود یعنی مد ذاتی طبیعی  
 دوم آنکه صبی بر سه حرف است و این نیز بر دو قسم است اول  
 آنکه متحرک الوسط است چون الف و یرین قسم مد نیست مطلقاً  
 دوم آنکه ساکن الوسط است چون سین و صاد و عین و قاف  
 و کاف و میم که متفق علیه جمیع قراست بر مد شبع و تجویر و  
 و قصر نموده اند لا در عین که توسط را جایز داشته اند زیرا  
 که حرکت ما قبل از اذخ و ی نیست اگر چه مواخات در حروف  
 مد معتبر است اما طولاً فضل کما قال الشاطبی و مکله عند  
 الفوائج مستعاً و فی العین الوجهان و القول فضل و این



جمله است متفاحه و اعرف غیر طسم و طس و س و س و ن و  
 القم و قاف و القران و همچنین از جمله ساکن لازم مظهر است در کلام  
 التی در سورۃ یونس ویم فواتح آل عمران راه که متصل بلفظ جلا  
 نمایند در یای یم دو وجه است برای جمیع قرائت و مد اقل  
 باعتبار عارض که حرکت است و ثانی عدم اعتبار عارض در عا  
 اصل که سکون است و همچنین فواتح عکس کسوت از برای و ش  
 و باید دانست که متصاف فاحه میر و سین طسم و سین و  
 و او و نون و القم از قسم اول است نزد مدغم و از قسم نایست نزد  
 مظهر مد ساکن عارض مدغم مثل قال لهم والصدقات له ویقول  
 ربنا که ابو جریان قسم منفرد است چهارم مد ساکن عارض  
 مظهر مثل استعین و فیه و کتاب و فید و امثالهم که طول  
 و توسط و قصر جایز داشته اند اگر وقف یا سکون نماید یا باشما  
 یعنی هم الشفتین بعد از اسکان و این در موقوف علیه فروع  
 و مضموم میباشد طول بنا بر اعتبار عارض و قصر باعتبار مد  
 عارض و توسط رعایت حائین اما طول اولی و بعد از آن

و ش

توسط و بعد از آن قصر اگر چه ظاهر کلام شاطبی مشعر است بعد  
 جواز قصر درین قسم کما قال و عند سکون الوقف و همان اصلا و  
 اگر وقف بر دم شود جایز نباشد مگر بقصر زیرا که درین صورت  
 سبب مد که سکون و قیست زیاده میشود و سبب قصر که حرکت  
 ظاهر و دم در فروع و مضموم و مجرور و مکسور میباشد پس  
 هرگاه که موقوف علیه مضموم باشد هفت قسم جایز است طول  
 و توسط و قصر یا ساکن و اشمام و قصر یا دم و اگر مکسور باشد  
 چهار وجه و اگر مفتوح باشد سه وجه **فصل دوم** در حرف  
 این بدانکه هرگاه که بعد از او و یا ساکنین مسبق بفتح  
 همزه واقع شود متصل بایشان مثل شیء و سوء جمیع قواعد است  
 وقف یا سکون یا باشمام طول و توسط و قصر جایز داشته اند  
 اما طول اولی است و بعد از آن توسط و بعد از آن قصر و در حاکم  
 وصل قصر نموده اند الا و ش که در حال طول و توسط  
 معمول داشته تجویز قصر ننمود زیرا که او هم را اعتبار میکند  
 و جانب مد بواسطه هم قوی میشود و باقی قرا سکون را

در حرف



اعتبار میکنند و اگر هم در وسط کلام واقع شود مثل سوت و  
 استعسار و گیسو که قریب قصر خوانده مکرر بشماره از حق که  
 طول و توسط ذاهب شده تجویز قصر نموده و در سوانم او را  
 دو وجه است مد و قصر جهت اجتماع مدین مؤید در سورۃ الکاف  
 و اذا الموده در کویر خوانده مکرر قصر و اگر بعد از حروف این  
 ساکن باشد غیر هم یا لازم خواهد بود یا عارض و هر یک از اینها  
 یا مدغم است یا غیر مدغم اما ساکن لازم غیر مدغم لفظ عین  
 در شوری و غیره که حرف این را جاری مجری حرف مد داشته  
 طول و توسط نموده اند و ساکن لازم مدغم مثل هایتین و انا  
 الذین در قصر و فصلت بقرات عبد الله کثیر که این دو  
 لفظ را بطول و توسط قراوت نموده و ساکن عارض مدغم مثل  
 والذین یلباسا و کیف فعل بقرات ابی عمرو و او درین وجه تجویز  
 وجوه ثلاثه نموده و ساکن عارض غیر مدغم مثل الخوف و الخیر  
 و الموت و الحسین و امثال ذلک که نزد جمیع قرا و وجوه ثلاثه  
 جایز است اگر وقف یا ساکن یا با شام شود و قصر اگر وقف بر دم

شود و هر سه وجد در شاطبی مذکور است اما اولی قصر و بعد  
 از آن توسط و بعد از آن طول **مقصود** در تبیینهاست بدانکه  
 حروف مد را سبب آنچه باعث از دیار مد میشود سبب گویند  
 پس سبب کاه لازم باشد مثل او کت و کاه و کاه و کاه و کاه  
 عارض مثل ماء و نجاء و سوا که در حالت وقفی که تنوین بدل  
 بالغ میشود و یا مکرر و تنوین و پس بذهب انا که بحسب  
 حرکت ماقبل قراوت نموده اند یا عارض اصل باشد چون انتم  
 و انکم و انذکم بقرات ابی عمرو نافع بر وایت قالون  
 که ادخال میکنند بین الهمزة بین را با الف و کاه ثابت باشد و کاه  
 متغیر چون فروع و السوء و حی و شی در وقف بذهب جزء  
 و هشام و کاه قوی باشد باینکه حرکت ماقبل از جنس و کاه  
 یکبهر و کاه ضعیف باینکه حرکت ماقبل از جنس وی نیست و  
 همچنین است سبب مد کاه لازم مدغم باشد مثل ولا الضالین  
 و کاه لازم غیر مدغم مثل صا و کاه عارض مدغم باشد چون  
 الرحیم ملک یوم الذین کاه عارض مظهر چون نستعین و یوقن



وگاه متغیر باشد چون الف لم الله لا اله الا هو برای جمیع قوا در جاست  
وصل و هو لا اله الا انتم برای اجزای عمر و گاه قوی باشد چون من  
السماء و گاه باشد چون امن و اوفی و ايماناً بطريق و رش و اوفى  
 آنست که لفظی باشد نه معنوی و اقوی لفظی آنست که ساکن لازم  
 مظهر یا همزه متصل و اقوی از ساکن لازم مظهر آنست که مدغم  
 باشد و ساکن لازم مظهر اقوی است از عارض و ساکن عارض  
 اقوی است از سببی که مقدم باشد بر حرف مد و اینکه لفظی  
 اقوی است از جهت آنکه مجمع علیه جمیع قواست و ساکن لازم  
 اقواست از همزه متصل بنا بر اینکه مد قیام مقام حرکت است  
 و ممکن از لفظ محققه حاصل نمیشود مگر مد و همزه متصله بر  
 آن اقوی است از منفصل که مجمع علیه است اگر چه متفاوت است  
 و از منفصل قصر نیز وارد شده و اضعف از منفصل همزه مقدمه  
 بر حرف مد است زیرا که غیر از ورش دیگری بر آن ذاهب نشده  
 و اکثرین مد منفصل ذاهب شده اند پس هر گاه اجتماع سبب  
 و سبب شود یا قوی لزوم مد لازم و واجب باشد و اگر احدها

مختلف

مختلف یا هر دو ضعیف یا سبب متغیر یا عارض شود و سبب قوی  
 نباشد مد متع خواهد بود و هر گاه یکی ضعیف یا سبب عارض  
 یا متغیر شود مد و قصر جایز باشد بنا برین قواعد قوا بد چند  
 مرتب شد و بیان آن در تقویم اللسان بوضوح رسید اما آنچه  
 مناسب این رساله است مذکور میشود **قاعده اول** بدانکه ما  
 و لولایم مد جایز نباشد از برای ضعف سبب یا اختلاف حرکت  
 سابق و ضعف سبب یا انفصالی جایز نباشد در امثال شیء و  
 سر و در بعضی احوال خاصه از برای ورش در همه حال از برای  
 قوت سبب یا اتصال و همچنین جایز است مد های تین و اربا للذین  
 در حالین و مد الموت و اللیل و وقفار برای قوت سبب  
**قاعده دوم** هر گاه سبب از ضعف خورد متغیر شود خواه همزه و  
 خواه ساکن مد و قصر جایز باشد بنا بر الحاقی عارض و عدم اعتبار  
 آن و این هر دو مذهب قولیت و هر دو وجه خوانی ایم اگر چه  
 نزد صاحب شاطبی و عبدالله شریح مدارج است بنا بر عدم  
 اعتبار عارض اما آنچه از استاد محقق مدقق شیخ محمد الکافعی



سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى مَسْمُوعٌ شَدَّ أَنْكَدَ أَكْرَأَ سَبَبٌ بَاقِي نَيْسْت مَثَلُ جَاءَ  
أَحَدُكُمْ وَأَوَّلِيكُمْ أَوْ لَكُمْ دَرْ قِرَاقُوتِ ابْنِ عَمْرٍ كَدَ بَعْدَ أَنْ سَقُوطَ فَرْقَةٍ  
 أَوَّلُ بَدْوٍ قَصْرَ قِرَاقُوتِ نَمُودَ وَهَجْنِ الْمَلِكِ اللَّهُ أَنْ بَرَأَى جَمِيعَ قِرَاقُوتِ  
 دَرْ حَالَتِ وَصَلِ بَقِيعِ مِمَّ ثَانِي بَا مَدَّ وَ قَصْرَ قِرَاقُوتِ نَمُودَ أَنْدَ  
 قَصْرَ أَوَّلِي اسْتِ وَ أَكْرَأَ سَبَبٌ بَا قَيْسْتِ چُونِ هُوَ كَدَ أَنْ كُنْتُمْ دَرْ قِرَاقُوتِ  
 بَزِي قَالُونَ كَدَ تَسْهِيلَ فَرْقَةٍ أَوَّلُ ذَاهِبُ شَدَّ أَنْدَ وَ بَقِيعِ  
 وَ مَدَّ قِرَاقُوتِ نَمُودَ أَنْدَ مَدَّ أَوَّلِي تَامُوجُودِ بَرِ مَعْدُومِ مَرَجُ بَاشَدَ  
 وَ هَجْنِ فَرْقَةٍ مَدَّ كَدَ بَعْضِي أَنْ شَرَّاحِ شَا طَبِيعَةٍ كَدَ دَرِ امْشَلَدَ مَذْكُورَةٍ  
 بِجَهْتِ رِجَالِ جَانِبِينَ تَوْسَطِ دَانِزِ اِعْتِبَارِ كَرْدَ تَغْيِيرِ سَبَبِ  
 قِيَاسِ بَرِ عَرْضِ آن نَمُودَ أَنْدَ اِنْ قِيَاسِ مَحْجُوعِ نَيْسْتِ زِيَرَكَدَ فَرْقِ  
 مِیَانِ عَرْضِ سَبَبِ وَ تَغْيِيرِ آن بَسَارِ وَاضِحِ وَ لَاحِظِ اسْتِ بِجَهْتِ أَنْكَدَ  
 دَرْ عَرْضِ سَبَبِ چُونِ اِجْلُونَ وَ مَسْلُومِ وَ اَلْاَسَاطِ وَ اَمْشَلَهُمْ  
 دَرْ حَالَتِ وَ قَوْبِ سَبَبِ قَصْرِ مَغْيَرِ وَ سَبَبِ مَدَّ عَارِضِ مِشْهُودِ أَكْرَأَ  
 اِعْتِبَارِ عَارِضِ نَمَائِدِ مَدَّ بَا يَدِ نَمُودَ وَ دَرْ مَدَّ تَفَاوُتِ هَسْتِ پَسِ  
 تَوْسَطِ نَمُودَ مَكْنِ بَاشَدَ اَمَادَ تَغْيِيرِ سَبَبِ چُونِ الْفَلَامِ مِمَّ اَلْاَعْمَالِ

دَرْ حَالَتِ وَصَلِ بَلْفِظِ اللَّهُ كَدَ سَبَبِ مَدَّ مَغْيَرِ وَ سَبَبِ قَصْرِ عَارِضِ  
 مِشْهُودِ أَكْرَأَ اِعْتِبَارِ عَارِضِ مَدَّ مَكْنِ مَدَّ كَدَ پَشَارِ تَغْيِيرِ  
 سَبَبِ بَرْدَ عَمَلِ بَا يَدِ نَمُودَ وَ أَكْرَأَ اِعْتِبَارِ عَارِضِ قَصْرِ مِمَّ ثَانِي قَصْرِ  
 تَفَاوُتِ نَيْسْتِ پَسِ تَوْسَطِ كَدَ قِيَاسِ نَمُودَ أَنْدَ وَ هَجْنِ نَمُودَ وَ دَرْ  
 نَيْسْتِ وَ اللَّهُ اَعْلَمُ **قَابِلَةُ مِمَّ** دَرْ عَمَلِ بَقِيعِ السَّبَبِ وَ اَقْوَى  
 السَّبَبِ يَاهَزْ مَغْيَرِ مَقْصُودِ اسْتِ بَا سَاكِنِ لَازِمِ مَدَّ مَغْيَرِ اِنْ  
 اِنْزِدَ حَالَتِ بَرِ وَ نَیْسْتِ نَابِرِ اَعْلَیْ ثَلَاثُ كَدَ دَرْ وَ قَفِ مَاقَطِ  
 مِشْهُودِ اَوَّلِ وَ قَفِ بَرِ مَغْيَرِ مَقْصُودِ چُونِ مَوْقُوفِ عَلَیْهِ مَقْصُودِ  
 بَاشَدَ مَثَلِ السَّفَهَاءِ بِنِجْ وَ جَدِ جَا یَزِ اِنْ اَطْوَلِ بَا سَاكِنِ وَ اَشْثَامِ وَ  
 تَوْسَطِ بَا سَاكِنِ وَ اَشْثَامِ وَ رُومِ وَ چُونِ مَكْسُورِ بَاشَدَ السَّوَاءِ  
 سَدَّ وَ جَدِ جَا یَزِ اسْتِ مَدَّ بَا سَاكِنِ وَ تَوْسَطِ بَا سَاكِنِ وَ رُومِ وَ  
 چُونِ مَقْصُودِ بَاشَدَ مَثَلِ الدِّمَاءِ وَ جَعْدِ دَوَّجَدِ جَا یَزِ اسْتِ  
 مَدَّ وَ تَوْسَطِ بَا سَاكِنِ زِيَرَكَدَ قَصْرِ دَرِ اَمْشَلَدَ مَذْكُورِ مَقْلُوقِ  
 جَا یَزِ نَيْسْتِ أَكْرَأَ مَكُونِ وَ قَفِ نَيْسْتِ وَ هَجْنِ تَوْسَطِ بَرِ اِیْ كَدَ  
 كَدَ مَذْهَبِ اَوَّشَا عَسْتِ بَلَكَدَ مَكْشَرِ جَا یَزِ اَعْمَالِ سَبَبِ اَصْلِ



باقیست سبب عارض پس در مسئله مذکوره برای درش غیر اشباع  
 جایز نباشد زیرا که مذهب وی در اشباع است و تغییر در سبب  
 واقع نشده غیر سکون و سکون باعث زیادتى تقویت همزه میشود  
 بنا بر این در موقوف علیه مضموم او و اسده وجده باشد و از اسکان  
 و اشمام و روم است در موقوف علیه مکسوره در وجه اسکان  
 و روم باشباع و در مفتوح یکوجه و آن اسکان باشباع است  
 دو هم ساکن لازم مدغم مثل جات در حالت رفعی و غیر مضار  
 در حالت کسری و حاج در حالت فتح که جایز نباشد مگر مدشبع  
 و حکم ساکن لازم مدغم در وجه ثلاثه چون حکم همزه متصله  
 از برای درش و این متفق علیه جمیع قرات **مقتضی** در روم  
 و القاب مدبر آنکه انواع مدلت نزد قرآن نژده است ده منقول  
 از قدما که درین رجز مندرج است ضروب المد فی القرآن عشر  
 و لیس سواه للقراء نقل مبالغه و حرج و روم و فرق نمیکنند  
 عدل و بسط و هو مشهور بفضیل و بیان و مدله و اصل مضمون  
 آنکه عدد مدات در کلام حمید مجید ربانی ده نوع است زیاده

ازین از مستندین نقل شده و آن مبالغه و حرج و روم و فرق  
 و نمکن و عدل و بسط که مشهور است بفضیل و بیان و مدله  
 و اصل و آن شش منقول از متاخرین و متفق بر این عشر است  
 چنانکه بعد از بیان عشره بوضوح خواهد رسید اما عشره  
 مستندین اول مدیه مبالغه که در کله طبعه میباشد چون  
 لا اله الا الله و لا اله الا انت که محبت مبالغه در حق اله بطله  
 و تعظیم و اثبات معبود بحق است روم مدحگر که حاجر و فاضل  
 بین الهیین مثل انتم و اولادکم بذهب قالون و ابو عمرو  
 هشام که صاحبان دخال اند سیم روم است بمذهب حمزه در کله  
 ما انتم که تسمیل همزه خالده اند چهارم فرق است و این و  
 قیتست که همزه استفهام بر سر کلام تعریف نهاده باشد و چون کلام  
 تعریف در وصل ساقط میشود اگر مد کند معنی خبری از  
 استفهام مفهوم میشود پس میان کلام تعریف و همزه استفهام  
 مدی در آورند تا فرق باشد میان استفهام و خبر چون  
 الذکرین و الذکرین و الله و نعم را نمکن گویند که امتدادی بآیهست



تمکن و تحقق بپ که تا از پنج خور که هر عقد او شود و این  
 سبب در وسط کلمه باشد چون مدائن و قیام و قراد و مقدار  
 این خلاف کرده اند بوی که مذکور شد ششم عدل و این نیز در  
 کلمه میباشد بجهت النفا ساین مثل ولا الضالین و انما اجر  
 و پای مکی در قرآن عظیم بمان مدغم نرسیده مکرر ت  
 ابی عرو و هفتم بسط که مشهوره بفصل است و این در دو کلمه  
 میباشد سبب و کله و سبب و کله دیگر چون انا انزلنا و فی  
 انفسهم و قالوا انما که حرف مد در آخر کلمه اولی میباشد و سبب  
 در اول کلمه آخر و این مد را بسط جهت آن گویند که در میان دو  
 کلمه گسترده است و فصل بر او آن گویند که فاصل بین کلمات است  
 و اختلاف مقدار این مد نیز مذکور شد هشتم بیان و این در آخر  
 اسماء مدوده میباشد چون دعاء و دعاء و نداء و مانند آن  
 زیرا که واضع لغت عرب این اسماء را مدوده بنا کرده و مدوی  
 مقدار مد تمکن است نه مد بدل از هفتمه مثل آدم و آسن در قرآن  
 و مرش که هفتمه ثانی بدل از حرف مد میشود مد اصل و این در آخر

افعال

افعال میباشد مثل جاء و شاء و امثال ذلک بر او آنکه هفتم اصل  
 کلمه است و فرقی میان اصل و یکنه آنکه اصل در آخر افعال میباشد  
 و یکنه در آخر اسماء اما آن شرک که تعدد متاخرین است متفرع  
 ازین هفتمه اند اول مد لایب و لاجرم و امثال ذلک را مد بسیار  
 در نفی و مد کله تو حیدر ابی الفقه در تعظیم شمرده اند در غیر  
 مذهب قاصران مفصل و بعضی گفته اند که مد تعظیم در کلمه  
 الله میباشد و در غیر این کلمه نیست و رقم مد ساکن لازم مظهر  
 از حروف مجام که در ضوایح سورق انبیت فرع بناست زیرا که بنا  
 این حروف بسکون لاز نیست سیم مد ساکن عارض مظهر فرع  
 اصل است زیرا که موقوف علیه اصل کلمه است چهارم مد شبه  
 مبتدا است مثل یثرب و ن و متکین در قرآن است و مرش که فرع  
 مبتدا است نجم مدامعان مثل شیء و سوء که فرع بنیده است  
 این نیز از فقرات و مرش است ششم مد عوض بمذهب ابی عمر  
 چون الرحیم ملک یوم الدین که فرع عدالت زیرا که عوض  
 حرکت است **باب هشتم** در بیان کلمات و اوزانهای کبابه



های ضمیر مفرّد مذکر است مثل فیه و له و منه و علیه و به و  
 نضوه و هله و واجتبه و این ضمیر از چهار حالت خالی  
 نیست اول آنکه ماقبل و مابعد هر دو متحرک باشند درین صورت  
 جمیع قرابصله خوانند یعنی اشباع حرکت ها نموده اند بوی  
 که حرفی از اخت وی بظهور رسیده مثل یه انشاء الله و له الا هم  
دوم عکس آن که ماقبل و مابعد هر دو ساکن باشند مثل منده  
اسمه و علیه الله سیم که ماقبل متحرک و مابعد ساکن است مثل  
یه الله و له الحمد درین دو صورت هم عکس از قرابصله نکرده مگر بری  
 راوی این کثیر که بعضی از الفاظ مخصوصه صورت اول را با مبد  
 و تشدید بخوانند که بیان آن مناسب این رساله نیست و چهارم  
 آنکه ماقبل ساکن و مابعد متحرک است مثل عقلموه و هم و فیه عکس  
 و الیه و اجموعه اینها هم عکس از قرابصله نموده مگر این کثیر و خفض  
 راوی حاضر موافقت نموده با وی در فیه مهاگادرسوره الشعرا  
 و باید دانست که این احکام در بعضی از الفاظ مخصوصه جاری  
 نیست زیرا که در آن الفاظ اختلاف نموده اند مثل ارجه در اعرار

و شرا

و شرا و یضه و فیه و له و منه و علیه و به و  
 و یضه در یضه فایده در غل انشاء الله تعالی در فیش مذکور خواهد  
 شد **باب هفتم** در تقییم و ترقیق و اولام جلاله مشتمل بر دو  
 فصل **فصل اول** در بیان آنکه جمیع حروف مستعلیه را  
 تقییم و معروف مستغله را ترقیق باید گفت مگر الف و لام و را  
 جلاله و الف در تقییم و ترقیق تابع ماقبل خود است چنانکه  
 عنقریب با مستعلیه و مستغله مذکور خواهد شد و آن دو  
 حرف دیگر که اولام جلاله است بسبب عارضه که تقییم و گاه  
 ترقیق میشوند اگر چه اصل در تقییم و اولام ترقیق است  
 اما تقییم را در حالت است که مفتوح یا مضموم باشد مثل  
و شمه و زرقا و یحنین رای ساکن ماقبل مفتوح یا مضموم  
 اعم از آنکه آن سکون لازمی باشد یا وقفی مثل و اخر و بعد  
 ویرسل و نذر و الا نهار و من النار و یحنین رای ساکن ماقبل  
 مکسور یکسر منفصل مثل والدی از تضي و یثاق الرسول  
 یا عارض مثل ارجعوا و یحنین اگر کسر ماقبل را اصلی و بعد از



رای فاصله حرف استعلا باشد مثل قهاش فلسوه در انعام  
 و اجساد للن خارب الله در توبه و مرصاد و در عم و لب الم مرصاد  
 در و الجرحون فوق در توبه و کان کل فرق در شعرا و کلمات  
 مشتمل بر رای ساکن ماقبل مکسور و کسر اصلی و متصل بحرف  
 استعلا مضطرب در امثال مذکور و قواله در کل فرق خلافا  
 بعضی تریق گفته اند جهت کثرت حرف استعلا و وقوع التزا  
 بین الکسرتین و بعضی تفخیم فاهم شدن اند بنا بر اصل قاعده  
 وضع کسر بقابل مانع که حرف استعلا است و همچنین تفخیم  
 باید نمود هر رای ماقبل ساکن ماقبل مکسور و کسره دانی که مکسور  
 آن را عارضی آن ساکن فاصل حرف استعلا باشد چون المص  
 و عین القصر و شیخ جزیری در مصر تفخیم اختیار نموده و در عین  
 القطر تریق از برای آنکه مصر در وصل مفتوح و اصل در رای  
 مفتوح تفخیم است و قطر و در وصل مکسور و اصل در رای مکسور  
 تریق کما قال نظر الوصل و عمل بالاصل و همچنین تفخیم باید نمود را  
 ساکن ماقبل ساکن ماقبل مفتوح یا مضموم بشرط آنکه آن

غیر رای ساکن باشد مثل الجرح و العصر در حالت و قبی و چون قوا<sup>عد</sup>  
 تفخیمی مذکور شد مفهومی میشود که هرگاه را مکسور باشد مثل  
 رضوان و فرحون و الم التورای آن کسر و جهت التقای ساکنین با  
 مثل فلیحذر الذین و فلیسقط الانسان یا رای ساکن ماقبل مکسور  
 بکسر اصلی مثل فرعون و مرید یا ماقبل ساکن ماقبل مکسور  
 که فاصل حرف استعلا نباشد مثل الحروف یا ساکن ماقبل  
 ساکن ماقبل مفتوح که فاصل یا باشد مثل خیر تریق باید نمود  
 و اگر بر رای مکسور یا ماقبل مضموم یا مفتوح مثل علی و رزقی  
 بشر و کتاب الابرار و من انصار و وقف با ساکن کنت تفخیم و  
 اگر بر و کنت تریق اما از برای اصحاب الماله در عهد حال تریق  
**فصل پنجم** در لام جلاله بدانکه تفخیم لام جلاله یعنی الله و  
 اللهم در حالتیست که ماقبل وی مفتوح یا مضموم باشد مثل  
 ان الله و وجه الله و اللهم و تریق و قیست که ماقبل وی مکسور  
 باشد مثل اسم الله و بالله و قل اللهم و در و در حالت سببی  
 منظور داشته از برای تعظیم لفظ جلاله بقدریک الف مدبر



ذاتی طبعی باید از فرد برای جمیع قریب **باب ششم** در اجتماع همزین  
در کلمه و کلین و تحقیق و تسهیل و ابدال همزات و نقل و سکت و  
اماله مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در بیان اجتماع همزین  
در کلمه و کلین و همزه مفردة و تحقیق و تسهیل و ابدال در قرأت  
عاصم بدانکه عاصم هدایت تحقیق همزین میخواند خواه در دو  
باشد مثل هوکاه ان کنتم و اذ جاء اجلهم و اولیاء اولئک و  
خواهد یک کلمه مثل اندنتم و انتم مکرر در لفظ اعجمی در سوره  
فصلت که شعبه تحقیق همزین و حفص بتسهیل نمایند کالاف  
میخواند و در الفاظی که اختلاف نموده اند که شعبه بدر و همزه  
حفص همزه واحد میخواند هر یک در محل خود مذکور خواهد  
شد و دیگر از جمله تسهيلات عاصم جایست که همزه وصلی واقع  
شود میان همزه استفهام و لام تعریف و این که قرآن عظیم شش  
لفظ است دو لفظ الذمیرین در سوره انفعام و در آیه در سوره  
یونس و والله یکی در سوره یونس یکی در نقل که عاصم هر دو  
روایت همزه ثانیة را قصیر یا تسهیل و صد یا ابدال خوانده و همزه

مفردة

مفردة شعبه لفظ الاولیاء هر جا که واقع شود مع فائز سکت همزه  
اولی که ساکن است بدل او ساکن نموده و حفص تحقیق خوانده  
و لفظ مؤصده را شعبه بر او و حفص تحقیق خوانده و باقی  
همزات مفردة از برای عاصم تحقیقات **فصل دوم** در نقل و  
سکت بدانکه نقل در اصطلاح قرآنت که حرکت همزه قطع را  
بساکن صحیح که در بیلی نیست داده همزه را ساکن نماید و این در قرآن  
غیر عاصم بسیار است اما عاصم یک موضع نقل نموده و آن بشیر  
الاسم الفسوق بعد از ایمان است در سوره حجرات یعنی حرکت  
همزه اسم را بلام داده و همزه را حذف نموده و حالت ابتداء الهم  
و لنتم هر دو جایز است و لفظ عاد الاولیاء در سوره النجم یکبار  
تنوین و سکون لام میخواند و سکت در لغت ساکن شدن و  
در اصطلاح قرا قطع صوت است و در قطع نفس و حفص  
در چهار موضع از عاصم سکت لطیفه روایت نموده اول  
بر الف عوجا در کف درم بر الف مرقدا در ریس و سیم بر فون  
من لای در قیامه چهارم بر لام بلان در مطفین در غیر



این چهار لفظ از برای عاصم و روات وی سکت نقل نموده اند اما  
 سکتها که شیخ سجاوی دروقف نهاده بروایت ثابت نشد  
 نظر یعنی قیاسی نموده و شیخ محمد جزری شاکر و از خود از آن  
 منع مینمورد و میفرمود که وقف قیاسیت اما سکت بی زوا  
 جایز نیست **فصل ششم** در اماله بدانکه اماله در لغت میل کردن  
 و انحراف نمودن است و در اصطلاح قرآ عبارت است از انحراف  
 لفظ یعنی میل نمودن است از الفحاجب یا از فتحه بجانب کسره  
 و این دو قسم است صغری و کبری اما کبر را از اجتماع و بطع و محض  
 خوانند و صغری را بین بین و بین اللفظین و تقلیل در اماله  
 کبری انحراف تمام باید نمود و در تقلیل انحراف میانده فتح و اماله  
 محض و این اماله در اسماء و افعال هر دو میباشند خواه واوی  
 و خواه یائی و در تقویم اللسان که موقوفه بوضوح رسید اما  
 آنچه مخصوص قرآت عاصم است شلاری در سورة افعال و حرفه  
 و ناورد و لفظ اعی در امثال و بحرهای هر دو و حرف هاء و یاء و  
 و سویی حالت و قف در طه و همچنین سدری در قف و دیگران را

در تعلیف

در تعلیف و راو ادنیک هر جا واقع شود این الفاظ با سایر الفاظ  
 که ممالند در هر سوره در محل خود بتفصیل مذکور خواهد شد  
 انشاء الله تعالی **فصل هفتم** در بیان رعایت نمودن هر یک از حرف  
 هجی را در موضع دشواری آن بدانکه بعضی مردمان بلکه اکثر  
 ایشان مفردات را بسیار واضح و روشن بیان مینمایند اما در ترکیب  
 عاجز اند زیرا که در ترکیب بسبب مجاورت از قائل و تجانس و  
 تقارب و تقییم و ترقیق و قوی و ضعیف چیزی چند ناشی میشود  
 که فطرت آن بسیار گرانست و ممکن نیست توفید حقوق و بیان  
 آن مکرر یا خست بسیار و وفور تکرار بر آن بعضی از امثله که در  
 ترکیب دشوار گفته میشود از قائل و تجانس و تقارب و غیره بیان  
 نمودیم تا مشاققان قافون خود نموده تصحیح الفاظ خود نمایند و  
 دیگران که بعد از تقویم لسان بر حروف و حرکات نبوی که  
 در فایده چهارم بوضوح رسید خطی که بر بعضی از قرآی این  
 بلاد و توابع وارد است اطلاق تحفیمات و ترفیقات است و اکثر  
 از عرب بسبب مجانست عجم اکتساب این طریقه نموده که مستعیده



رتق و مستفله را غنی می نمایند و حال آنکه عکس مطلوب است  
 و یکه آنکه الف در تخمین و ترقیق تابع ماقبل خود است و حضرت  
 این را بتلازمه میگویند و خود عمل بعکس می نمایند و عجیب تر  
 آنکه در الحذف بتلازمه میفرمایند که لفظ ماء مالک يوم الدين  
 مثل صدای بزه ادا باید نمود و در اول البقره تمارق قوام لفظ  
 ما را استادان خود متلفظ میشوید مثل صدای کاوندانستیم  
 که تمام این صفت را از برای مناسبت سور و بقره بهم رسانید  
 یا موصوف بصفت سابق است و یا از ان چنین بیان می نمایند  
 و یا آنکه حرف بقری و غنی بکوش ایشان رسید چنین اخذ  
 نموده اند که پس از سور و بقره حرف مستفله ضمیمه است و چون  
 بقره می رسند بقری میشوند بعد از ملاحظه معلوم شد  
 که این قاعده نیز در ایشان جاری نیست زیرا که بعضی حروف  
 بقری را در بقره و غیره می شنویم که غنی میگویند و بعضی غنی را  
 بقری ازین معلوم شد که قاعده کل انداز و چون درین باب  
 دو کلمه از استادان مسموع شد بخاطر رسید که درین ورقه

ثبت نیام و آن است که حروفاتی بعضی غنی و بعضی بقری  
 باید دانست که حروفاتی مستفله سببه که آن خا و صاد  
 و ضاد و ط و ظ و عین و قاف باشند بار ای تخم و لام جلا  
 بشط آنکه ماقبلش مفتوح یا مضموم باشد چنانکه گذشت  
 از قسم ثانی اند یعنی بقری اینها را بتعطیل و تخمین بجا باید آورد  
 و سایر حروف مستفله که همزه و یا و تا و ثا و جیم و ح و دال و  
 ذال و زار سین و شین و عین و ف و کاف و لام و میم و نون  
 و ها و یا باشند بالام جلاله هرگاه ماقبلش مکسور باشد از  
 اول اند یعنی اینها را نازک و رقیق باید گفت چون ترقیق  
 و تخمین حروف تخم و غنی و بقری معلوم شد شروع نمودیم در بیان  
 اشکال بترتیب حروف تخم آنچه لازم است بدان آنکه هر اسرع  
 الحروف و قوی و مجهول و شدید و بعد الخرج است و تلفظ  
 باو شکل از غایت سرعت و قوت و شدت حروف است که همزه  
 شده در قرآن مجید بقرات سببه نیامده است مگر از شوا  
 در سورة الماعون که تروون بحذف الف و تشدید همزه خوانده اند



و غیر این موضع کسی بتشدید حرفه خوانده و همچنین از رعایت قوت  
و شدت هم است که بعضی از حروف تسهیل و تبدیل را جایز  
میدانند و انعام در تحقیق و ترقیق و بیان آن باید نمود تا خلل  
در او راه نیابد و در مذاهب اهل تحقیق تسهیل خوانده نشود خوا  
مثلاً باید باشد مثل شاکم قد سئل و یوسف و سکر و خواه ساکن باشد  
مثل یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف  
و ما قبل حرفین از اخشیان باشد یا ضایط باید نمود برای نقل  
و او را یا مثل یوسف و یوسف و اگر ما قبل ایشان از اخشیان باشد  
مثلاً جاء و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف و یوسف  
رعایت مذکور هر دو باید نمود و در موضعی که با حرف دیگر  
جمع شود در رعایت ثقل و تلفظ بر آن بسیار مشکل است و احتیاط  
باید نمود تا حق هر دو را هر چه تماماً ادا شود مثلاً انتم و اولادکم  
و همچنین تعدد تا مثل لسان نمایند از تعلیل و تعلق بآن در  
اول کلام مثل الحمد لله و انتم خصوصاً که بعد از الف باشد  
مثلاً امن و ایاتنا یا پیش از وی حرف مغلفه واقع شود مثل الله

والله

والله و اجمعوا یا بعد از وی حرف مستعیده مطبقه واقع شود  
مثلاً اصطی و اصل و اطلب و اظلم یا بعد از او و فواقع شود مثل  
فاذا و اذا یا در وسط کلمه یا در نزد حرف حلق واقع شود مثل  
فبکتمهم و یغی عباوی و دع اناهم و اهدنا و احق و احسن و اعمد  
و اعطی که مخارج و ترقیق و تحقیق گفته شود در قرائت عاصم  
که موهم تسهیل است و یا حرف مجهول و شدید است رعایت  
صفحات مذکور آن باید نمود تا پایا یا پسندیده پس و پیش نشود  
و در تخلص و در ترقیق وی باید که بشد خصوصاً که حرف مخم  
لاحق وی شود چون بطل و یغی و یصیر و یز و یح و یحی و یحی و یحی  
شود میان یا و حرف استعلا در ترقیق آن پیشتر سعی باید کرد  
مثلاً باطل و غیر یاغ و اتمام تمام باید نمود از ذهاب شدت  
وی خصوصاً که بعد از وی حرف ضعیفی باشد مثل نیم و ید و بالغ  
یا حرف ضعیف باشد مثل شلثه و ید و القری و یساحتهم  
و روشن و واضح باید گفت چون بحرف و او را در مثل فلیکنت  
و لیملل الذی فاقصب و لی ریک و ادغام کامل بشود هرگاه ساکن





نور باشد بشین یا ژولیده نشود تخصیص در وقت سکون  
 کد در جوار یا دال یا زال یا ایا یا ابا سین یا ون یا ها باشد مثل  
تجربوا و اجتمعوا و اجلاد و مجذوز و تجری و تجری و رجس  
 و خرجنا و جهده و مجین هرگاه مشدد باشد انعام در تخلص  
 بیان آن باید نمود مثل اتحاد تجری و یو بعد خصوصاً در جهت  
 و مجی از جهت مجانت یا در خفیها **و** حروف هموسه و ریخته  
 در اظهار تخلص آن سعی باید نمود خاصه هرگاه بعد از وی  
 مجانس چنانکه مذکور شد یا مقارب واقع شود مثل وان بستن  
 فاصح هشیا و یا ونج ابط و زخرج من النار و لن یرج علیه  
 و چون ساکن باشد رعایت بیشتر باید نمود مثل فاصح غنم  
 و سجد که مثال اول حاقلب بعین و مثال ثانی حاقلب بجای میشود  
 بجهت ضعف خفیها و قوت حار رعایت ترقیق او باید نمود  
 و چون ملاقی مستعیده شود چون احطت و الحق و ححق  
**و** حروف هموسه و مستعیده است هرگاه مجاز بشین یا ناسود  
 محافظت باید نمود و الا منقلب بعین شود مثل عیشون و عیشین

و غنم

و مختلف و یختم و واجب است تخییم وی چون باقی حروف استعلا و  
 هرگاه مفتوح باشند تخییم ایشان ایلع باشد مثل خلق و صلح و  
 ضرب و ظلم و غلب و قتل و اگر بعد از ایشان الف باشد  
 مثل الخالقین و الصاریقین و الضالین و الطالین و الظالمین  
 و الغافین و القادریین و از شیخ سله الله سمع شد که مغزات  
 برسد نوع است ممکن و اقصى تخییم و قیست که حرف استعلا  
 مفتوح باشد و در مضموم فرو ترند و در کسور از مضموم فرو  
 ترند **و** مجموعه شایده ادغام باید نمود هرگاه ساکن باشد  
 و مجاز و ناسود خواهد در کله و احد خواهد در دو کله مثل حصک  
 و غیدتم و راودت و راودتن و قدت و قد تعلون و قد  
 ترکنا و قد تبین و لقد تاب چنانکه در جهت ادغام گذشت  
 و اظهار باید نمود هرگاه ملاقی ثانی یا لام یا یانوزن شود مثل  
 من یرثنا و الذین یلقینا و لقد اوردت و لقد نری و  
 الامم غم شود و هرگاه ملاقی حار و خوار و فاقاف و نیم  
 شود اهتمام تمام در جهرا آن باید نمود مثل کدگا و ید خلون و

تدريج وارفع والوق والا با تا کرد و انعام در بيان تخلص  
 آن بايد نمود هرگاه بدلا از نا باشد مثل هر چه و تدري والا  
 تحقيق نباشد و همچنين رعايت بايد نمود نزد هشت حرف  
 که بعضی اظهار بعضی ادغام خوانده اند و آن جيم و زال و ز  
 و س و ش و ص و ض و ط است مثل قد جاء و لقد ذرانا و لقد  
 زيننا و قد سمع الله و قد شفها و لقد صرفنا و لقد ضل و  
 لقد ظلمك و الا مدغم شود و عاصم ادغام نکرده است **وقال**  
 حرف مجهوره و رخواه است و هرگاه ملاقی ظاهر شود مثل اذ ظلموا  
 و اذ ظلم اذ غام بايد نمود چنانکه در مذهب ادغام گذشت  
 و بغير اين دو لفظ در قرآن مجيد نيامده است و سعی در بيان  
 اظهار وی بايد نمود نزد باقي حروف خاصه وقت سکون که  
 بعد از وی نون باشد مثل فبناه و اذ تقناه و رقيق بايد  
 گفت هرگاه مجاور باشد مثل اذ ذلت و اذ رماکان و اذ انزلهم  
 و اذ ابعدا و نون تخفيف بايد نمود و اگر ملاخطه ننماید يا زال  
 منقلب بظاير ارق خوانده ميشود و هر دو لحاظ است تخصیص در

در اخير

منهين و مخدور و لا تا که مشبه نشود بمنظير و محظور  
 و ظلال و همچنين است حاله و باقي حروف غم مثل ال الا ذن  
 و انعام در بيان آن نمائند نزد شش حرف که بعضی ادغام و  
 بعضی باظهار خوانده اند که در مذهب مظهر مدغم نشود و  
 آن جيم و زار سين و صاد و تا و وال است مثل اذ جعلنا و اذ زين  
 و اذ مدعوا و اذ صرفنا و اذ تبرؤا و اذ دخلوا و عاصم از جمله مظهر  
 است **وقال** مجهوره و بين الشده و الرخواه است و منفراست  
 تکرير و غير از اسووف بکرموصوف با بر صفت نيستند و  
 در حال تلفظ با و رعایت بايد نمود تا تکرير نشود خصوصاً قوق  
 که مشبه باشد مثل نور الکماه اشد حرا و اهتمام بايد نمود چنان  
 ملاقی صادر شود مثل قضا و عرصة و ارضعکم و در اظهار  
 آن سعی بايد نمود چون مجاور نون شود مثل فاصبر نفسك و  
 غفرنا له و الا مدغم شود و همچنين تر دلام در مذهب غير اين  
**وقال** حرف صغیر مجهوره است و سعی در بيان صغیر و مجهر  
 اولاً در تخصیص در حالت سکون که مجاور يا جيم يا ال يا را



یا کاف یا لام باشد مثل ما کنز تر و عجزت و لیز و ادوا و مزجر  
و تریدی و ذرالت و ازکی و ازلفنا و الا شتبه بین شود  
**حروف صغیر و مهموسه** است و اگر نزدیک حرف مستعیده  
مطبقه رعایت انتفاع و استفاد و نمایند قوت الحاق او را  
جذب کند شتبه صادر شود مثل بسطه و مسطور و بسط  
**بسط الله** و همچنین هرگاه فاصل واقع شود مثل استطيع و  
سلطهم و سلطانا و همچنین هرگاه در وسط قاف و طاء واقع  
شود مثل اقسط و بالقسط و القسطن یا ما قبل وی قاف  
باشد مثل فلا اقسما یا بعد وی مثل فی سقر و تساقط و  
همچنین هرگاه متصل شود بر خواهی فاصله مثل سرگلا و فی  
السر و من ارف و اسرهم فاسرها و اسرا بیل و اسرا و اسرا  
و اسر و تلم اسرا و خواهی بفاصله مثل عجز سار خاصه در  
و قمتا و یحجون تا مشبه نشود بعضی قصما و یحجون و  
اگر رعایت همزی نمی نمایند نزد تاویم مثل مسجود و مستقیم  
نزد تاویم مضار یا منقلب شود از برای اشتراك نزد تاویم هم

و همچنین

و همچنین نزد تاویم شل و اذا القوس و روجت و الی و شیل  
که ادغام میشود مثل قولت ابی عمر **حرف مهموسه** و  
تفشی است نزد سمع و در بیان تخیل و نقشی و لازم است خاصه  
در جواب تاویم و ال و لوسین و طاء مثل المن اشتری و شجر ندیم  
و واشد و یشر بون و ذی العرش بسیار و لا تشط و فی شیک  
و همچنین هرگاه مشد باشد انغام در بعضی آن باید نور مثل  
یشرک و یشر و یشرناه **حرف صغیر و مهموسه** و  
مستعیده و مطبقه است سعی در بیان آن باید نمود تخصیص  
نزد شش حرف که آن تاویم و ال و طاء و غ و لام است مثل  
حسنت و حریصم و احباب و قصده و یصد و اصدق و  
فاصله او و اوصفی و یوصل و در کلماتی که سین مذکور است  
تخیل آن آید و لازم است مثل المحضات و الحسنات نصبا  
صرحا و سراجا قصنا و قمتا ما تحسون و لایتم یحسون و یصرف  
و یصرفون و لا وسیله و الیه الوسیله و لکافین حصیرا و هو  
حصیرا و امثال ذلك **حرف مستطیل و مجهوره و مطبقه**

و مستعیده و در میان حروف هیچ حرف بر زبان دشوار تر از ضا  
 نیست و در باب صفات مذکور شد که بر السند ناسر غتافا  
 سعی تمام در تقلیل آن باید نمود و خصوصاً در جوار و ده حرف که آن  
 تا و جیم و ذال و ر و او شین و ط و ا و ظ و عین و لام و ف و ث  
 مثل افضم و احفض جناح و الا و ارض و هما و لیضرب بعض  
 شانهم ثم اضطر بعض الظالمین انقض ظهرک و مضغه و  
 فضل الله و احفض لهما و لم یحضر زیرا که اگر رعایت نمایند  
 یا ادغام یا منقلب بظا شود و همچنین هر گاه بمنشور رسد  
 یفضم خاصه کلماتی که بظا مشتبیه شود مثل الظالمین  
 الضالین ظل وجه و ضل من یعدون الکاذبین الغیظ و لا  
 یفضم الا حرام و خط الانثین و لا یحضر علی طعام و هو کظیم  
 ظلمها حضم ناضرة الی ربها ناظر و در امثال ذلک رعایت  
 باید نمود و تا هر یک مشتبه دیگری نشود **و ظا** حرف مجهول  
 و شدید و مستعیده و مطبقة است و اقوی حروف غم و اهما  
 تمام در بیان اولاد است زیرا که تلفظ آن خلل از اسکانیت

خصوصاً

خصوصاً در جوار تا او شین و ف و ا و حروف تشدید خواه مقدم باشند  
 و خواه مؤخر مثل افطمه و ن و احاطت و شطر المسجد الحرام و  
 بطستم و یلقطه و من نقطه زیرا که اگر رعایت نکند در منقلب  
 بتا شود از برای اشتراك ط و ا و تاد خرج و اشتراك شین و ف و ا  
 در هم خاصه که مشتبه یادر جوار حروف مستعیده باشد  
 مثل یطوف بهما الطیر و الحظفة و قطر و لیطی و یحین  
 در جوار سایر حروف مستعیده و مطبقة و نون مثل اصطلح  
 و نطیع و اگر ساکن سابق بتا باشد مثل احط و امثال ذلک  
 بذهب جمع قرا دغام میشود چنانکه در باب ادغام گذشت  
 اما نه ادغام کامل بلکه چنان ادغام باید نمود که اطباق  
 وجهها و تسفل و همس باقی باشد بنا برین ادغام کامل نخوا  
 بود و حافظ ابو عمر گفته که ادغام تام بی ابقای اطباق نیز  
 میتوان کرد اما نخواهد ایم **و ظا** حرف مجهول و مستعیده و  
 و مطبقة است و رعایت باید نمود تا ضارب اذال یا زانشور  
 خاصه که بعد از تا باشد مثل او عطف مثل ظای ساکنند



تاخیر این کلام یافت نشد و جمیع قوای اظهار خوانده غیر این  
 محض که بار غام یا بقای صفت تفخیم خوانده و همچنین خواه <sup>لی</sup>  
 باشد و خواه ساکن رعایت باید نمود اما نزد فاعل و چون پیشتر  
 در تخلص آن باید کوشید مثل خاطرک و یحفظن و الا نرفا منقلب  
 بنا و نزد فاعل مدغم شود و مثالی که مشتبیه بضاد میشود  
 مذکور شد وین حرف مجهوره و مستغله است انعام در بیان  
و تخلص آن باید نمود خواه ساکن باشد خواه متحرک مثل  
یعلون و جعل و معك درین صورت که مفتوح و ما قبل  
 و ما بعد او متحرک باشد رعایت پیشتر باید نمود که ساکن نشود  
 و همچنین هرگاه چند حرف متحرک جمع شود مثل فیجئها الاتقی  
الذی همچنین هرگاه عین ملاقی حرف حلق شود خواه مقدم  
 و خواه مؤخر مثل و ارجع الهم و راع اذام و الم احمد و لا تتبع  
اهوائهم و لا قطعهم و ای شفع عند و یتبع غیر و اسمع غیر  
 رعایت نباید نمود که نیکو گفته شود و همچنین نزد تا و تا و سین  
 و صاد و ضاد و فامثل و استغنتك فاعترفنا و یوم البعث

و یا معشر

و یا معشر الجن و العنصرات و من بعض الیعقوب خاصه نزد حرف  
 مهوسه آنچه مذکور شد و آنچه مذکور شد جهت آنکه اگر  
 محافظت نمایند منقلب بجا شود و هرگاه مثل خود رسد افعا  
 باید نمود مثل تسطع علیک و باید دانست که حرف حلق در  
مثل خود مدغم نشود و همچنین رعایت تسقل و ترقی و او باید  
نمود خاصه که بعد از وی الف باشد مثل العالمین و نین  
 حرف مجهوره و مستغله است انعام بیان و تخلص وی باید  
 نمود نزد بارزه حرف و حرف حلق که منقلب بجا نشود حرف  
 احدی عشر یا و تا و تا و و سین و شین و ط و وا و و قاف و لام  
 و ون است خواه مقدم باشند خواه مؤخر مثل بعیا بیدیم  
و لا یغیب و ضغنا و فاغریناه فاغسلوه و یغشی فاغطش  
و یغفر لکم و لا ترع قلوبنا و اعلا لا و فاغنی و حرف حلق  
مثل افزع ملینا و ابغده و همچنین سایر حرف حلقیه <sup>ت</sup>  
 مهوسه و رخوه و ضفوخه و بقول بعضی نقشی است هرگاه  
 ملاقات بهم و و و سین نماید رعایت زیاده باید نمود

از جهت تنقیح که دارد مثل تلفع حاصله و استخفاف من بعد  
 ولا تحف و بشروق القرآن و نفس انفس و خاصه چون  
 بیارسد رعایت باید نمود که ادغام نشود مثل تحفیم  
 و ادغام این موضع از فقرات کسائی است و ثانی ندانم **و ثانی**  
 حرف مستعیده و مجهوره و شدید است فعل و تعد لسان  
 در جه و شدت و استعلا وی باید نمود تا مضرب بکاف  
 و عین نشود مثل خلقکم و لا نزع قلوبنا و یقولون و اقموا  
 و لو انفت و مقیم و اقص و اقص خاصه در کلام که مشبه  
 بکلام دیگر شود مثل فالمریات قدحاً الی ربک کذا و همچنین  
 کتاب مرقوم و محاب مرقوم و من یقتل و امانا نکند و امثال  
 ذلك و بعضی از اعراب معاربه صفت استعلاقان را میسر  
 مثل لفظ کاف فارسی که در کاف و کوسفتد می باشد میگویند  
 و همچنین بعضی از عجم رعایت باید نمود که چنان گفته نشود  
 و ادغام الر مخلقم گذاشت **نکته** حرف شدید و مجهور است  
 و حکم در بیان و تحلیل حکم قاف است و رعایت باید نمود

درشت

که مشبه بقیاف یا بکاف فارسی نشود مثل یکسوز و ما اکتب  
 و تسکث و یعیب و هرگاه مثل خورد بسادغام باید نمود  
 به صوت ویر چنانکه گذاشت و باید که حدیث کند از اجرای  
 صوت کاف چنانکه بعضی از اعراب و اعاجم میکنند خاصه که  
 مکرر باشد یا حرف مجهوره مجاور وی گردد مثل بشر کبیر  
 ویدر کبیر و نکث و کثفت **نکته** حرف مجهوره و بین الشده  
 و الروحه است نازک و رقیق باید گفت خاصه وقتی که مجاور  
 حرف استعلا شود مثل اختلط و سلطهم و غلفه و همچنین  
 هرگاه بعد از وی نون باشد مثل قلن و قلنا و من یبدل نعمه  
 و اکتفیه و در تحلیل و بیان لازم و بل باید گویند نوزدهم  
 حرف که بعضی ادغام نموده اند و اعاجم از جمله مظهری است  
 و آن هشت حرف ت ث ز س ض ط ظ ن مثل هل تعلم و  
 هل ندکم و هل توب الکفار و بل توشرون و بل یزین و بل یسور  
 و بل یصلوا و بل طبع الله و بل یلستم و بل یخمن و همچنین لام قل  
 نر صاد که محکم ادغام نموده و توهم ادغام است مثل قل صدق

هل



**ویم** اغن ویموم بین الشد والرخه است وینده غنه  
او باید نمود و ترفیق باید گفت خاصه وقتی که صلاتی حرف می نشود  
مثل تحفیه و مرض و مریم و ما الله و هرگاه بعد از وی الف با  
رعایت ترفیق پیشتر باید نمود مثل مالت و ما انزلنا و درجا  
سکون حکمش مذکور شد و **فوقه** در صفات با یم موافق و در  
اصیل تر از یم است از جهت قریبیشوم و احتراز باید نمود از  
تخم آن خاصه وقتی که متحرک باشد مثل استعین و ان الله  
و نصر و ویم و بنوراد رغیر اخفا و ادغام بخیشوم نباید  
گفت و احتراز از خفای آن باید نمود و در حاکت وقف مثل استعین  
و یونس و مسلین و مسلمون امانه چنان اظهار باید نمود  
که بر تبه تطین رسد زیرا که بعضی قرا سببها را اخفی  
و بعضی بسبب اهتمام تطین می نمایند و چون بخاطر رسد که  
حروف حله را بر دین هم ذکر کنیم هارا مقدم نمودیم بدانکه ها  
حرف هموسه در خوه و ضینه است خواه ساکن باشد و خواه  
متحرک سعی در بیان آن باید نمود مثل استهرون و لیهلك من

وعلیم

وعلیم خاصه بعد از حرف حلق مثل با و اههم و جباههم  
وینده هدی فکوه هیندا و انزلناه حکا و یا نوح اهیط و سجه  
و اتباعهم و لم اعهد و ابلفعه و غنه غافلون و انشاءه خلقا  
و والله خیر الرازقین و همچنین هرگاه میان دو الف واقع نشود  
مثل بناها و طحاها و ضحاها که درین سه شال هر شالی سه  
حرف خفیفه جمع شده و تالی **تالی** که در وقت بدایها  
میشود مثل رحمة و مغفرة و الحامدة و القارعة و آنچه بدای  
ماند و همچنین **های** استراحت که های مکتوبند مثل  
لم یستنه فبهدهم ائنه و کینامه و ماهیده و های ضمیمه که  
بعد از ساکن واقع شود مثل منه و غنه و علیه و لایه و  
بعده در حاکت وقف کمال رعایت باید نمود تا خفا در هارا  
نیاید و آنچه مذکور شد از ثلثین و سجاهین و متقاربین  
در قرآن مجید بسیار است در تحلیص و بیان هر یک باید کوشید  
تا خلل پذیر نشود و لام الف همان لایست که مذکور شد و چون  
الف لینه منقلبه مثل الف قال و یا مع مجاور وی شود در حرف

تجلی اولام الف کینند و حکم لام مذکور شد **الف** منقلب در باب  
تفخیم و تریق مذکور شد که تابع ماقبل خود است و اوصاف مجعوله  
و هواییه و صغیه است و اعتماد بر چیزی از اجزای دهان ندارد  
و این صورتیست در هوای این جهت او را حرفی و هوای گویند  
پس هر کجا کید یافت شود در توفیه و بیان او باید کوشید خوا  
در حالت قری مثل کان و تکذبان و لاه و خیر و بصیر خواه  
در حالت ~~سعی~~ مثل جاء و حی و سوء چنانکه در باب مدور  
تصر کذشت در رعایت تفخیم و تریق او بوی که مذکور شد باید  
نمود **دول** حرف مجعوله و رخوه و خفیه است نیکو از باید نگو  
و اگر مفتوح باشد فتحه او را واضح باید گفت خصوصاً نزد با وفا  
و میم رعایت پیشتر یابد نمود مثل و با و بعضی مین او فی و الموف  
و و اما ملکت تا نیکو گفته شود و همچنین هر گاه بعد از وی کسره باشد  
مثل و انا و اگر ساکن ماقبل مفتوح باشد مثل او بر بنی و سرعت  
باید گفت که مد خوانده نشود و او مد بر اغند ندهند یعنی مد  
او را از مانع نگویند و اگر او مفتوح و ماقبل او مضموم باشد

مثلا

مثلا قال هو الله احد وهو الذي و در ضمنه او افراط نباید کرد  
بلکه بطریق اختلاس باید گفت بجهت آنکه در افراط ضمه و او  
حاصل میشود و قرایع نموده اند چنانکه محمد سر قندی  
در بعضی از نغمهای خود گفته و الو او اذ انفتحت و ماقبلها  
مضمومه که قوله تعالی هو الله احد وهو الذي و هو خير <sup>قین</sup> الو اذ  
انده هو السميع العليم یعنی ان يكون الضمة ماقبل هذا الو او  
و ما اشبهها غنسله غیر مشبعة و کایزاد علی اللفظ افتر و ل  
من حد الاختلاس الی الاشباع فانها اذا اشبع الضمة ماقبلها  
صارت فی اللفظ و این اولین ساکنه و الثانی مفتوحه و  
چون چنین باشد سخن خواهد بود و عکس این را و مضموم <sup>قل</sup>  
مفتوح است استر و الضلالة و لا تنسوا الفضل فمن الموت  
واجبات اشباع حرکت او و یقین او و او ساکن ماقبل مفتوح  
که بعد از وی حروف منعها باشد مثل او و یرون و او عی و  
موتلا و اما از لک در لغت توان نمود مکرر مشاهده از لفظ است  
حاذق و همچنین رعایت باید نمود در اجتماع و این مثل او و او





وایات که در صورت نیک احتیاط باید نمود تا مشبه بخیم نشود  
 زیرا که یا از حروف رخو است و جیم از حروف شدید و هر دو  
 از یک تخرج اند و لهذا اگر ما خطه نمایاندا مشبه جیم خواهد  
 شد و ابو عمرو بن العلی در ادغام یا یا اشار میفرمود که هر یا آنست  
 که ادغام نکرده اند مثل فی یوسف و الذی یوسوس و اذیر قبل  
 یا ای که از شباع کسره های کنایه موجود میشود مثل المومنه  
 یا قوم و در مثل اینها که با اتفاق ادغام نیست دو هم اندک یا ای  
 اول متحرک باشد و ثانی ساکن مثل یحیی و یحیی و یحیی و یحیی  
 سیم اند که هر دو متحرک باشند مثل یحیی الموفی و یحیی الموفی و یحیی  
 چهارم اند که یا باشد مثل ولی الله العیسی و یحیی و یحیی و یحیی  
 رعایت سکون و حرکات ایشان باید نمود و دیگر در و او و یای  
 که محل اشتباه است و اکثر بحال همزه میخوانند و حال آنکه سه همزه  
 نباید خوانند رعایت لغراب و بیان آنها باید نمود که به همزه خوانند  
 نشود مثل العفو بالعفو و نشاور و تقاوت و یشوا الوجه و اشتر  
 القتال و عصا الرسول و لا تنسوا الفضل حتی یروا العذا

و در وزن

و توتون و لبون فالویرات و معایش و طر فی انهار و صاحب  
 السبح و ثلثی البلب و بین یدی الله لاشیه و فی مشک که چنین  
 فرموده اند که هاء و هاء آخر یعنی همزه خوانده اینها خطا کنند  
 و قال الضوار اهلهم خوانند و او خواننده خطا کنند است  
**باب یازدهم** در بیان کیفیت وقف و متعلق آن در موزان  
 و احاسر و اعشار و لازم و غفران مشتمل بر سه فصل **فصل اول**  
 در بیان وقف در لغت بمعنی قطع و در اصطلاح قرا عبارتست  
 از جدا ساختن کلمه از یا بعد و قطع نفس بر حنجری از جوه ثلث  
 که اسکان و روم اشتمام است زیرا که قاری را قراوت سوره یا آیت  
 قصه یا یک نفس ممکن نیست مکروه وقف از جهت استراحت و  
 تجدید نفس و از برای تعیین حسن ابتداء ی بعد از آن و لهذا  
 وقف را منقسم بچهار قسم نموده اند که آن نام و کافی و حسن  
 و قبیح است چنانکه مذکور خواهد شد و اگر چه در کلام عرب  
 وجوه متعدد است اما معمول به نزد قرائد و جداست که آن  
 سکون و روم و اشتمام و حذف و اثبات و الحاق و ابدال و

وقف

بدانکه وقف



نقل و ادغام است و چون بعضی از وجوه مذکور منظور نبود  
 باختصار اینجا می‌نویسم که حاصل کلام در مقام اسکان و  
 روم و اشمام است اما اسکان اصل است زیرا که آنکه وقف  
 ضد ابتداست پس چنانکه ابتدا مخصوص است بحرکت وقف  
 مخصوص است بسکون و دیگر آنکه معنی وقف قطع و ترک است  
 پس اسکان اصل است در وقف بر کلماتی که در وصل متحرک اند  
 و روم عبارت است از تعلق به بعضی حرکت موقوف علیه و آنچه  
 فرموده اند اعطای ثلث و ترک ثلثین و اصم مد رک را می‌گویند  
 شد و همچنین اصم مد رک اشمام زیرا که اشمام عبارت است از انشمار  
 حرکت موقوف علیه بعد از آنکه او را ساکن کرده باشند یعنی  
 ضم الشکین و فرقی نیست میان اسکان و اشمام مگر بحرکت  
 عضو و از نیست که هر یکی که در وقف با اسکان جایز است از طو  
 و توسط و قصر در اشمام نیز جایز است و در روم که بعضی حرکت  
 متحرک وصل دارد یعنی بغیر قصر جایز نیست چون وصل پس  
 باین اعتبار وقف بر آخر کلمه منقسم میشود به قسم اول آنکه

وقف

وقف بر وجایز نباشد مگر با اسکان و این پنج قسم است اول آنکه در  
 ساکن باشد مثل لا تقهر البحر فاحم و من یعصم روم آنچه صحیح  
 باشد بحد غیر متواخواه شد و روم خواهد بود و آن حرکت  
 غیر منقول باشد مثل لا یبغی یثیون و آمن و ضرب و علیهن  
 و منهن و من صد و کان و یحیی الحی اگر چه بقول ضعیف محو  
 روم نموده اند در مفتوحه مشدده اما خلاف ذهب علماء است  
 است و فعلها فی الضم و الرفع و از روم عند الکرم و البحر  
 و صد از آنکه صاحب تیسیر گفته و لا یتعلمون بالفتح و النصب  
 و شیخ شافعی فرمود که اولی بروفی الفتح و النصب قاری و عند اما  
 النحوی فی الصلح اعملا سیم ها که لاحق اما میشود بدل از تازی  
 تأیید مثل الجنة و الملائكة حمام میم جمع در مذهب صله کنند  
 پنج حرکت عارضه خواهد بود برای نقل باشد مثل من استبرق و خوا  
 از برای التعلی ساکنین باشد مثل لیکن الذین و اشترو الضلای  
 قسم دوم آنکه جایز نباشد در وقف با اسکان و روم نباشد  
 و آن است که در حالت وصل متحرک باشد بکسر و خواه اعرابی

وخواه تباقی مثل من الناس و فارهون و هو لاء و سبع سموا  
 و همچنین کسره که منقوله باشد در نفس کلمه از حرف دیگر  
 چنانکه در وقف حمزه می باشد مثل المرء و ظن التوءنه انکه  
 منقوله باشد از حرفی که در کلمه دیگر باشد مثل ارجع الهم  
 یا از برای انقائ ساکنین که از کلمه دیگر باشد مثل اخرج  
 و رجب الارض یا انکه ساکن ثانی عارض کلمه اولی باشد مثل  
 تنوین در جفت دیو می شود که درین مجموع وقف با ساکن با  
 نمود و قسم سیم انکه جایز باشد در وقف با ساکن و روم و اشما  
 هر سه و آن است که در وصل متحرک باشد بضمه ما دام که آن  
 ضمه منقول نباشد از کلمه دیگر مثل لام قل و حی و نون من او  
 یا از برای انقائ ساکنین چون ضمه تا و میم قالت اخرج علیهم القنا  
 روم و اشما جایز نیست بلکه باید که بسده حرکت شامل باشد  
 و آن سده حرکت اول حرکت اعابست مثل الله الصمد و عذاب  
 الیم دوم حرکت نباشد من قبل و یا صاع سیم حرکت  
 منقوله از نفس کلمه مثل اذ و المرء مذهب حمزه اما هاتر

باعثه

باعتبار ما قبل منقسم میشود به ند قسم زیرا که ما قبل وی یا  
 ساکن است یا متحرک اگر ساکن باشد آن ساکن ما قبل یا صحیح است  
 یا غیر صحیح ما قبل صحیح مثل مند و غنه و غیر صحیح پنج قسم است  
 یا الفات مثل هاده واجتداه یا او مدیت مثل عقلمه یا او  
 نیست مثل اوشروه یا یای مدیت مثل فیه یا یای نیست مثل  
 علیه و لید و اگر متحرک باشد خالی از حرکت ثلاث خواهد بود  
 مثل السیده و به و له و ین ند قسم سده است یک تجویز روم  
 و اشما است مطلقا و یکی منع روم و اشما است مطلقا و یکی  
 تفصیل است یا سکه هرگاه پیش ازها ضمه باشد مثل السیده یا کسر  
 مثل اید یا او مدی مثل عقلمه یا او لینی مثل اوشروه روم و  
 اشما ممنوع است و در غیر اینها تجویز فایده بد آنکه علماء قراء  
 اشما را بر چهار چیز اطلاق میکنند اول بضم الشفین بنوعی  
 که مذکور شد دوم خلط حرفی بحرف دیگر مثل اصرار که  
 مخلوط میکند با و این در قراوت حمزه می باشد سیم خلط سکو  
 بحرف شاولا تا منادریوسف چهارم خلط حرکت بحرف ش



قبل و جوی سوسه و امثال ذلک در قراءت کسائی و دریس و  
 مشام **فصل پنجم** دانستن محل وقف بدانکه در قرآن مجید  
 و قرآن مجید موضعی نیست که شرط بر آن وقف واجب باشد  
 یا حرام چنانکه شیخ جزیری فرموده که لیس فی القرآن من وقف  
 واجب و لاحرام غیر ماله سبب اما موضعی چند هست که اگر  
 قاری عمدا و قصدا بر آن وقف نموده یا عماره موقوف علیه  
 ابتدا یا بعد آن نماید مثل وقف بر لم یکن و انت بارکک صفا  
 احد هر آینه آتم و کنه کار خواهد بود بلکه خوف لغز باشد و  
 این را با اصطلاح قرا و وقف حرام و لغوان گویند زیرا که چنین  
 مفهوم میشود که برای حضرت یکانه بی مثل مثل و نظیری باشد  
 و حال آنکه او جل شانده بی مثل و نظیر است چنانکه خود در وصف  
 خود فرموده که لیس کله شیء و هو التیمع البصیر و همچنین  
 در وصل که اگر الاشیطان امریک العند الله و اصل نمایند بر  
 و قال لا تخذل من عبدک نصیباً مفروضاً و لا ضللتهم معنی  
 مضد شود زیرا که لازم آید که قائل لا تخذل حضرت هاد

بین

بین باشد و حال آنکه خبر است از قول شیطان لعین و این وقف  
 وقف لازم نامند و امثال اینها در کلام الله بسیار است پس بقا  
 لازم است که میان صله و وصول و صفت و موصوف و صید  
 و صیدله مند و معطوف و معطوف علیه و مضاف و مضاف  
 الیه و موكد و تاکید و امر و جواب امر و مبتداء و خبر و شرط و خبر او عامل  
 و معمول و آنچه فعل و معمول و عمل کرده از فاعل و معمول و وظرف و حال  
 و مصدر و غیره رعایت نماید که فاصله و وقف نشود تا بر یورد  
 امثال آیه لانهم العطاء عد و رزق القرآن ترتیل و محلی گردید ابو  
 جیل و ثواب جزیل بر قراءت او مستحب گردد و این ممکن نباشد  
 مگر به شقت بسیار در رعایت و تتبع و تفحص در آن و این بر وجه  
 اتم و اکرامت علی بن ابی بن شیخ احمد بن طیفور سجاولی و مورد  
 چند بشرخی در اول و وسط آیات نصب کرده تا قاری بملاحظه  
 آن بر مکان وقف واقف شود و آن اینست **مطرح** زمر بدانکه  
**هم** علامت وقف لازم است و عدم جواز وصل و این در موضع  
 که کلام بحسب لفظ و معنی هر دو تمام باشد اما اگر وصل نماید و خلا

را و مفهوم شود مثل إِنَّكَ إِذَا لَمْ تَلَمْظِ الْمُنَافِقِينَ هرگاه وصل نیابد  
 بالذین اینها هم کتاب موهوم است که الذین صفت ظالمین باشد  
 و این خلاف مراد است زیرا که الذین صفت عبد الله اسلام و اصحاب  
 اوست **و** علامت وقف مطلق است یعنی مقید نیست بلزوم  
 وجوب و قاری مجتهد است میان وقف و وصل و این در موضعیست  
 که کلام از روی لفظ و معنی هر دو تمام باشد و وصل آن موهوم  
 خلاف مراد نباشد مثل وقف بر و بالآخر هم یوقون که کلام  
 بحسب لفظ و معنی هر دو تمام است و وصل یوقون باو کلام علی  
 هدی موهوم فساد معنی نیست و اگر چه باصطلاح قاریان هر دو  
 وقف تام نامند اما بحسب تفاوت یکی بل لازم و دیگری بر مطلق  
 خوانند و اکثر این دو قسم در رؤس آیات میباشند **و** علامت  
 جایز است یعنی وقف و وصل هر دو خوبست لیکن وقف اولی است  
 و این در موضعیست که کلام لفظاً متعلق بمابعد نباشد اما  
 معنی باشد مثل و اما ازل من قبلک که موضع وقف جایز است  
 و بالآخر هم یوقون معنی متعلق بمابعد است و این را وقف

کافی خوانند و در کافی نیز تفاوت است مثل فی قلوبهم مرض کافیت  
 و قرآنم الله مرضی الی آن و بما کانوا یکذبون اکثرهم و وایضا  
 که این تفاوت در تعریضات میباشند مثل الا انهم هم السقهاء  
 که کافیت و لکن اکثرهم لا یعلمون الی آن **و** علامت تجزیه  
 یعنی وقف خوبست اما وصل خوبتر است **و** علامت وقف  
 مختص است یعنی جهت طول کلام و قصر نفس و وقف میتوان نمود  
**و** علامت لا تعف است پس اگر بسبب ضیق نفس وقف نماید  
 اعاده موقوف بلیله باید نمود و متاخرین از قراعت علامت  
 دیگر بر آن شش افزوده اند و آن اینست ق ق لا وقف و وقفه  
 صل صلی الی اما ق عبارتست از قبل یعنی بعضی از قراعت که وقف  
 میتوان کرد **و** علامتت از قبل لا وقف یعنی گفته اند که وقف  
 اما جایز نیست **و** علامت عبارتست از لم یوقف حکم او چون حکم  
 طاعت **و** علامت سکند است و این عبارتست از قطع صوت  
 بدون قطع نفس و وقفه در نسبت بجزایرت سکند اما بوقف اول  
**و** رمزیت وصلی که وقف اولی است **و** علامتت از وصل





شش موضع است بر تیب سورمه کور می شود اول در فاخته  
 الکتاب یک موضع وقف بر اول الذین وابتدا بآفت علیهم  
 موضع در البرقه است اول وقف بر فلک اضاوت ماحوله وابتدا  
 بذهب الله نورهم دوم وقف بر علی ملک سلیمان واما وابتدا بر کفر  
 سیم وقف بقالوا وابتدا بر بن بدخل الجنة چهارم وقف بر ولع  
 علم وقالوا وابتدا بر اتخذ الله ولک اسما ونبی بر قفالم الله و  
 ابتداء بر موت و تم احیاهم **دوم** موضع در آل عمران اول وقف  
 بر و اتبعوا ملة ابراهيم خیفا واما وابتداء بر کان من المشرکین  
 دوم وقف بر لقد سمع الله قول الذین قالوا وابتداء بر ان الله  
 فقیر سیم وقف بر ربنا ما وابتداء بر خلقت هذا باطلا **و**  
 موضع در نسا وقف بر سبحان ان يكون وابتداء بر له ولد **و**  
 موضع در مائده اول وقف وقال اليهود والنصارى وابتدا  
 بر نحن انباء الله دوم وقف بر فبعث الله وابتداء بر اناسیم و  
 قف بر وقال اليهود وابتداء بر يد الله چهارم وقف بر لقد  
 کفر الذین قالوا وابتداء بر ان الله هو المسیح ثم وقف بر لقد کفر

الذین

الذین قالوا وابتداء بر ان الله ثالث ششم وقف بر وانا  
 وابتداء بر لا تؤمن بالله **دوم** موضع در انعام اول وقف بر انی  
 يكون وابتدا بر له ولد دوم وقف بر ولم تکن وابتدا بر له صفا  
 سیم وقف بر حرر علیکم الاله وابتداء بر ما اضطررتم الیه **دوم**  
 در قیبه اول وقف بر وقال اليهود وابتداء بر غری بن الله و  
 دوم وقف بر وقال النصارى وابتداء بر المسیح بن الله **و**  
 موضع در یونس اول وقف بر ان اولیاء الله وابتداء بر نحو  
 علیهم دوم وقف بر انهم یسعون قالوا وابتداء بر اتخذ الله  
 ولک **دوم** موضع در یسایه هود اول وقف بر افلا تذکرون  
 ولا وابتداء بر اقول لکم عنی ویمین وقف بر خزان الله ولا و  
 ابتداء بر اعلم الغیب ویمین وقف اعلم الغیب ولا وابتداء بر اقول  
 انی **یکم** موضع در یوسف وقف بر ان ابانا فی ضلال مبین و  
 ابتداء بر اقله یوسف **دوم** موضع در عد اول وقف بر ولا  
 صر اقله وابتدا بر یسوی لای و ثانی وقف بر امره وابتدا  
 بر تسوی الظلمات **یکم** موضع در ابراهیم وقف بر واما تم بمصر



وابتداء برافق کثرت **و یک** موضع در جود وقف بر نزل عیله الذکر  
 وابتداء بر آنک مجنون **و یک** موضع در محل وقف بقول الله لا  
 تتخذوا اولادکم الهین **و یک** موضع در جود برافق  
 اول وقف برافق صفتکم ربکم بالبنین وابتداء بر اول وقف من الملائک  
 انا ثانی وقف بر اول یکن وابتداء بر اول شریک و ثالث وقف  
 بر اول یکن وابتداء بر اول و **و یک** موضع در رکعت وقف بر  
 ویندر الذین قالوا وابتداء بر اخذ الله و **و یک** موضع در رکعت  
**و یک** در انبیا در هر دو وقف بر لا اله الا انا وابتداء بر فاعبد  
 در طه و فاعبد و فی در انبیا **و یک** موضع در نور وقف  
 بر یثوبه لا وابتداء بر شرقیه **و یک** موضع در فرقان وقف  
 بر اسجد و الرحمن قالوا وابتداء بر و ما الرحمن **و یک** موضع در  
 شعرا وقف بر قال فرعون وابتداء بر و ما رب العالمین **و یک**  
 موضع در قصص وقف فاول قلب یا هامان وابتداء بر علی الطین  
 ودر یس **و یک** موضع وقف بر من قرنا هذا وابتداء بر ما وعد  
 الرحمن **و یک** موضع در الصفات وقف الا انهم من افکهم

یقولون

یقولون وابتداء بر اول الله **و یک** موضع در صوقف بر و عجبوا  
 ان جاءهم من غیرهم وقال الکافرون وابتداء بر هذا ساحر کذاب  
**و یک** موضع در صوقف بر ما کان یدعی الیه من قبل وابتداء  
 بر و جعل الله **و یک** موضع در صوقف اول وقف بر قال فرعون و  
 هامان و قارون فقالوا وابتداء بر ساحر کذاب دوم وقف  
 بر و قال فرعون وابتداء بر در و فی اقله موسی سیم وقف بر  
 تدعون فی النار تدعون فی وابتداء بر لا کنز الله **و یک** موضع  
 در جود وقف بر اول کن نلتهم وابتداء بر ان الله **و یک** موضع  
 در طه وقف بر یثوبه و یثوبه فیها کاس لا وابتداء بر لغوفها  
**و یک** موضع در واقعه اول وقف و کاس من من ماء معین لا  
 وابتداء بر یصدعون و یصدعون و یصدعون و یصدعون لا و  
 ابتداء بر یصدعون فیها و یصدعون و یصدعون و یصدعون لا وابتداء  
 بر یصدعون **و یک** موضع در حشر اول وقف بر کذلک الشیطان وابتداء  
 بر اذ قال للانسان انقر ووقف بر هم الفاسقون لا وابتداء  
 بر یستوی اصحاب **و یک** موضع در جود وقف بر و اذ قال الله

وابتداء بر کثیر **یک** موضع در نون وقف بر معقولون وابتداء  
 بر آنکه جنون و در نهان **یک** موضع وقف و قشر فدا **یک**  
 وابتداء بر آنکه ابریکم الاعلی **یک** موضع در غاشیه وقف بر مصیط  
 وابتداء بر آنکه من توی **یک** موضع در ضحی وقف بر اذاسی ما  
 وابتداء بر و د عک **یک** موضع در ماعون اول وقف بر  
 المصلین وابتداء بر الذين هم دوم وقف بر یمنون وابتداء  
 بر الماعون **چهار** موضع در کافرون اول وقف بر اهل کافرون  
 لا وابتداء بر اعدودوم وقف بر ما تعبدون ولا وابتداء  
 بر انتم سیم وقف بر ما عبد ولا وابتداء بر انما عبد **چهار**  
 وقف بر ما عبدتم ولا وابتداء بر انتم عابدون **یک** موضع  
 در اخلاص وقف و لم یکن وابتداء بر له کفو اما وقف لازم که  
 شیخ سجاوندی در کلام حمید مجید ربانی علامت او میم نوشته است  
 هشتاد و چهار موضع است هشت موضع در البقرة **اول** المومنین  
 دوم لهذا مثلاً سیم لمن الظالمین **چهار** من الذين آمنوا  
 پنجم من بعد موسی **ششم** وفضلناهم علی بعض **هفتم** الله

المالك

نوشته اند بعد از آنکه تا دلالت کند بر هر دو قراءت و صورت  
 چنین است و اینست در سجده ثمرات با تا و بی الف عاده الولی  
 بی الف ویر که کو بی قراءت و آیات در همد قران با تا و بی الف  
 تا دلالت کند بقره بین اما قلا علی آیات در عکوت خلاف  
 نیست و سموات در همد قران بعد از و الف است مکرر سموات  
 در سجده که بی الف است و در همین سوره و لا یسألم بی الف  
 باین صورت که یسألم الانسا نوشته اند و در یوسف فلما استسرا  
 منه و لا یسألم من روح الله بی الف و در لفظ دیگر در همین سوره  
 و لا یسألم دیگر در و عدا فم یسألم بالالف است و لفظ مذکور  
 زیاده از این پنج لفظ در قران نیست **آلآن** در جمیع قران بی الف  
 باین صورت **آلآن** بی الف نوشته اند مکرر در سوره جن فن یستع  
**آلآن** بالالف است و در لفظ **آلآن** در سوره یونس بی الف باین نوع  
 نوشته اند و دیگرها **الذین** در سجده و ما دالعی در دوم هر دو  
 بالالف و بی الف نوشته شده و استأوا در تهنه بدو الف و ترک  
 هر دو الف نوشته اند و این دو الف یکی پیش از سیم و دیگری



لیست در بعضی مصاحف بالف ویدعا الی السلام در صف یادعا  
 بالف نویسد و خلاف است در الفایلافم در قریش بالف و بالف  
 ایلتهم نوشته اند و اولاد در جی بالف و در فاطر و انسان بالف  
 بعد از او و در غیر این مواضع ثلثه خلاف است و خلاف نیست  
 در زیادتی الف بعد از لام لا انقصام لها در بقوه و ولا اوضعوا  
 در توبه و لا امة در نور و لا اذبحته در غل و ملائمه و ملائهم  
 و بعد از نیم مائمه و مائنین که درین مواضع الف زیاد نوشته اند  
 و همچنین زیاد کرده اند الف را بعد از وای که صورت همزه منقطه  
 و آن هشت کلمه است ید و اهرجا باشد الک جاء در آخر مها و  
بشوا هرجا باشد غیر برآت و یقتوا در یوسف و یقینوا در خل  
انوکا و لا تقوا هر دو در طه و ید و در نور و یعبوا در فرقان  
و چار کلمه الما ایکی در مؤمنون و سد در غل و ینشور در زخرف  
اما ینشور الانسان خلاف است و خلاف نیست در این هشت  
کلمه که همزه مضمومه بصورت و او نوشته شده و آن فیکم شرکوا  
در انعام و لم لم شرکوا در شوری و ما نشوا در هود الضعفوا

در ایهیم

در ایهیم و غافر و شفعوا در روم البلاء در صافات و ما دعوا  
 الکافین در غافر و بلوا مبین در دخان و برآوا در محمد و انما  
 جزوا الذین در جزوا الظالمین در مائمه و جزوا سیتة در شوری  
 و ذلك جزوا الظالمین در حشر و در چهار کلمه خلاف است  
 جزوا الحسنی و جزوا صریحی و جزوا الحسین در کف و طه و زمر  
 و علوا در شعرا و العلوا در فاطر انباء در انعام و شعرا چهار کلمه  
 باعتبار همزه و نکره و علامت و در کلمات مذکوره الف پشوا و  
 که صورت همزه است حذف و بعد از و او الف زیاد نموده اند  
 چنانکه نموده شد و همزه مضمومه را در چند کلمه دیگر بصورت  
 و او نوشته اند و آن او بکم در آل عمران او تزل و اولو هرجا  
 واقع شوند و او نوشته می شود و همچنین لفظ لغوا و هن و ابوا  
 و جری و او و الفانی که در رسم بو او مکتوب است هشت کلمه آ  
 القدوة در انعام و کف و کشکوة در نور و الحما و مشوا هر  
 باشند و همچنین التوبه در مده جاء الا در سورة روم و الزکوة  
 هر جا یافت شود الصلوة و الحیا و هرگاه مضاف نباشند بصیر

در قرانی که خط عثمان است بعد از این کلمات الف نه نوشته بود  
و همچنین در کلماتی که ماقبل او جمع صورت هرة مضموه محذوف  
و حروف عله موجود باشد چون تنور الدار و حشر و جاؤ  
و باؤ و فاؤه جایافت شوند بعد از این واوها الف نه نویسدند  
و همچنین هرگاه مغز باشند بعد از او الف نه ننویسند چون  
والله عا لیا دار السلام در یونس الیه ادعو والیه ما ب در  
یرجوا فاعرف انک دعوتی در میر و بر جوات الله در متحده و لو  
در منافقین و همچنین لفظ ذ و هجا واقع شود مثل الذ و علم  
ولذ و مغفرة و ذو عقاب و ذو الفضل و ذا العرش و نحو الله  
در عدد باو و الف بخلاف حق که بی و اوست و همچنین بی  
و اوست یدع الانسان در صمان و ادع الى ربك لا تقمع مع الله  
هر دو در آخر قصص و یدع الداع در قمر و صالح المؤمنین در  
و سندع الزبانية در علی و آنچه بیک و او نویسد و بدو  
و او خواند چون داود ویلون و یکلون و الغاوون و وری  
و تسون و تسون ایستوائی تسون در سجد خلاف است

دستور



و خلاف نیست نزد باری و بعد از هر اوست و اول آنکه و اول آنکه  
 و اولی و اولی و اولی و در سوره و یکم خلافت و لا و صلیت  
 در طه و شعرا و در لعن که آن تحقیق و او است و دیگر آنچه  
 بیارم و بعد از آنکه در سجده الحرام فلا تخشعوا و خشعوا و یثوب  
 الحکم در البقرة و ما تعنی آیات در یونس و لاری الحاکم در یونس  
 و یحیی من نشاء در یونس و یحیی المؤمنین در اینها هر دو جهت  
 قرائتین یک نون و یا نون نوشته شد و دیگر قریباً در بار هم  
 و اما یحیی در نخل و اما یحیی در فاطمه و لاری الحاکم در عافو  
 یوم یاقی در خان و من بعد اسم احمد در صف و یحیی و یحیی  
 الیک لاری الحاکم و ادخلی الصبح و اری الزحی و اولی الایدی و  
 اولی الالباب و مملکت القری این جمله بیاست و آنچه بیاست  
 یغفر الله در همه قرآن اذاعان در بقره و سوف یوفی الله المؤمنین  
 در نسا فلا تخشعوا الناس و خشعوا در مائده و یحیی المؤمنین  
 در یونس بی یا یحیی و یحیی قرائتین و یوم یاقی در هود  
 و من یثوب در یونس ما کنایه در کف و لها الذین در طه

و غش

یغفر الله در نور و یغفر الناس در احزاب و صلی الحکم در صفات  
 فبشر عباد الذین در یس و یاعباد در حرف فاقن ان تذکر و قرو  
 واستغفر الله در تغابین و فرهبون و فاقن و فلا یکنون  
 و اما اذک که بکسر که کفای نموده اند و آنچه در مکتوبه بصورت  
 یا مکتوبت در چهار کلمه خلاف و ان تلقای نفسی و یا ی  
 ذی القربی و صانای المیل و من و لاری حجاب و الفات پیش از هر  
 ثابت اند و یحیی بیایست بیای المصلین در یونس و قری در  
 اشتقاق ایان مات در آل عمران بعد از هر صورت یا نون  
 و یحیی بیایست استکم لتشهدون در انعام استکم لتاتون الرجا  
 و اما الحاکم در هود و در غار و ان لنا و شعرا استکم لتاتون الرجا  
 در عنکبوت استکم لتاتون و صفات قلا استکم لتکون در حم  
 سجد و فلا یثوبن جهت قرائتین اما خلافت صورت یا  
 بعد از هر ایان مت در انبیاء و یحیی ان ذکرتم در یس و انکما  
 در صفات که در بعضی مضاحف یا نوشته اند و انکما در جمع  
 قرآن بیاست آله اذاعان در یونس و واقع که بیاست و انکما

ویتنه واجتبه در اکثر مصاحفات از چنین نوشته اند و  
 حذف کرده اند صورت همزه را در متکین و مستهین و خاسین  
 و اناثا و زیاد و عزم و همة ساکنه مسبق بکسر مثل یاء و یستهم  
 بهاء و نسا بلف بی و او و قوم است و همچنین ف و بی و او و الحبت  
 بی الف فاذره و غیره در بقوه و وللداء و الاخرة در انعام کاتب  
 چنین نوشته است و همچنین ابرهم در بقوه بی یا و در باقی قرآن  
 بیا و اصحاب الیکه در شعرا و صری الف قرآن در جمیع قرآن بالف  
 مکرر در موضوع یکی در یوسف انا انزلناه قرآن و دیگری در زمر  
 انا جعلناه قرآن بی الف باین صورت که نموده شد نوشته اند  
 و کت ترا که در تم بعد از الف نوشته است و اباب در جمیع  
 قرآن بی الف باین صورت یاب نوشته است و اللذان و و  
 للذین بدو لام و الذی و الذین بیک لام اگر چه اصل آنست  
 که بدو لام باشند اما در مصاحف این زمان لفظ الذی و  
 الذین و الذی که مفرد باشد حذف مطر و مانده در باقی  
 بدو لام می نویسند و هائی که کاتب در آخر کلمه در الحاقه مثل

کتابه

کتابیه و صایده و مایده و سلطانیه و در القارعة ماهیه  
 آورده است باتفاق برای بیان حرکت است و لم یستنه در البقرة  
 فیه دیم اتمد خلافت که برای بیان حرکت است با غیر آن  
 و در قرآن عظیم هاءت برای بیان حرکت زیاده از این نیست و دیگر  
 اتفاق مصاحفات در حذف یکی از دو یا هر کاه ثانی علامت  
 جمع باشد مثل البقین و الایمین و بیانین و الحارین مکرر  
 کلمه علیین که هر دو یا سطوات و همچنین هر کاه که یا متصل  
 شود بصمیر چون افعینا و یحیی و حییم که هر دو یا ثبات  
 و یابند جمیع قرآن بیک یاست بغیر سور و الذاریات که بدو  
 باین شکل باید و انا الموعون و همچنین بدو یا بایکم المقتون  
 و سور و نسا و آنچه در این اواخر مذکور شد اگر چه در اکثر  
 مصاحف این زمان یافت نمیشود چنانچه یافت شود احتیاج  
 تغییر نیست زیرا که بر اصل رسم است و اگر چه قواعدی بسیار  
 اتفاقا قلیلی مذکور شد زیرا که زیاده برین کنایه این رساله نموده  
 در فهرش و حرفی بقرائت عاصم بدو

والسلام



وقال الله تعالى في القرآن كما نحن سواد مصاحف دين بلاد  
بقراءات عاصم برويت حفص است وروای دیگر که شعبه است  
بسخی می نویسند و لهذا ذکر اختلاف میان حفص و شعبه باید  
نمود پس شروع در آن نموده بترتیب سره ذکر می نمایم با علل و  
جوهی که عاصم را بین السورتین می باشد و چون در فاتحه الکتاب  
اختلاف بود بعضی از قواعد تجویدی مذکور میشود بدانکه  
فاتحه الکتاب بعضی یکی گفته اند و بعضی مدنی اما اصح آنست  
که دو مرتبه نازل شده و هفت آیه است بخلاف اما در تعیین آیه  
میان یکی و کوفی خلاف است کوفیان بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه  
میگویند و صراط الدین تا آخر سوره را یک آیه و یکی با بعضی  
و یک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین را یک آیه میگویند  
و صراط الدین ایست علیهم را یک آیه و غیر المفضول علیهم ولا الضالین  
یک آیه و بیست و نه کلمه است و صد و هجده حرف و هجده  
تخارج خود بجای آورده و واجبات و اگر نه چنین باشد آن  
قراءت درست نخواهد بود و آن نماز باطل خواهد بود پس

بره فری

بره فری از افراد انسان واجبست که بقدر وسع سعی نمود  
حد و سوره را درست نماید اگر چه در میان عوام مشهور  
که فاتحه الکتاب هفت موضع اسم دیواست مثل اول و آخر  
و کیوم و کف و کنس و قرا و بعد این خلاف واقع است زیرا که  
از احادیث و اخبار معلوم نمیشود و علمای شیعه ذکر نموده اند  
لیکن حرکات را در این موضع ضعیف تر که باید اذیت و وقف  
در موضع سبعة نباید نمود و اگر کسی سکت گفته باشند مثلا  
ذهب علمای قراءت است چنانکه محمد سمرقندی در کتاب  
نهاییه از قرائی سبعة نقل نموده که در فاتحه الکتاب پنجاه و  
هفت چیز ملاحظه نمایند تا درست خوانده شود و پنجاه و  
هفت چیز بترتیب مذکور میشود و از آن جمله آنکه با بسم الله را  
پانزگیست و ضمه دال الحمد را ضعیف تر گویند و گفته اند که الله را  
قوی تر و بوالحمد وقف و سکت نکنند و همچنین کسره های کلمه  
ضعیف و حرکت راوی رب را قوی تر گویند تا هر چه شود و لام  
جلاله را برقی گویند بواسطه کسره لام و بر لفظ الله مد

زیاد از دو الف و وقف و سکت نکند و در تشدید الله و رتبه  
 اندک مبالغه نمایند و در وقت حرکت دادن عین العالمین  
 ذهن را کشاده کنند و از میان خلق بگویند و در وقت حرکت  
 میم الرحمن ذهن را خوب کشاده کند تا غنه حاصل شود و  
 در تشدید رای الرحمن الرحیم اندک مبالغه نماید تا ملاحظه  
 نماید که تکریر نشود و در مالک یوم الدین حرکت کافی را ضعیف  
 ترکوبد تا کوم نشود و بر مالک وقف و سکت نکند و حرکت  
 یای یوم را کشاده تر و سکون و ایوم را در و ترکوبد تا آمد  
 حاصل شود و حرکت دال الدین را کشاده ترکوبد و بر نون الدین  
 در حال وقف روم آورد و در وقت حرکت دادن الفایات  
 غنه نیاید و زیاده را سوی کام نبرد و همزه را روشن گوید که  
 تهیل نشود و در حرکت دادن یای آیات غنه نیاید و در  
 تشدید آیات مبالغه نکند بلکه نرم گوید و از اشباع کاف  
 آیات بغیر احتراز نماید و وقف و سکت نکند و هر دو موضع  
 حرکت کاف آیات را ضعیف ترکوبد و حرکت فون نبید و تسعین را

کشاده

کشاده ترکوبد تا کعبه و کشتعین نشود و تای تسعین را واضح  
 سازد و در حرکت عین غنه نیاید و در اعراب دادن فون  
 تسعین اگر اشام و روم کند جایز است و در حال وقف با سکا  
 و اشام چنان نکند که فون شنیده شود و همچنین در میم و در  
 حرکت دادن الفایات نادق را نرم دارد و چنان گوید که نادق  
 او حرکت کند و در حرکت دادن فون اهد تا غنه نیاید و در  
 دهان را بهتر باز کند چنانکه شنوند و معلوم شود که فون  
 بالغات و مثل این در قرآن بسیار است چون ذاق الشجره  
 و دعوا لله رجها و قال الحمد لله زیرا که اینها تشدید اند بر  
 ستمع ظاهر گردد و در تشدید صاد صراط اندک مبالغه  
 کند و طاء صراط را مشبیه بتاء مستقیم را مشبیه بطنانکو  
 و حرکت تای مستقیم را روشن سازد و در صراط ثانی تشدید  
 نیاید و طاء را مشبیه بتانگوید و اهتمام تمام نماید در بیان  
 استعلا و طباق صاد و طاء را مشبیه نشود صاد بسین و طاء  
 بتاء اگر چه صاد صراط را بسین خوانده اند اما قراءت عاصم



نیست و هر تشدید زلاله که از این اندک مبالغه کند و هر تشدید  
 نیکو دانند و فوئز اظهار کنند و مبالغه کنند تا غنه ندهد  
 و در وقت اخراج عین دهن را کشاده کند تا از وسط حلق گفته  
 شود و بر نای انعت وقف و سکت نکند و حرکت نای انعت را  
 ضعیف تر گوید و حرکت عین علیهم را قوی تر گوید تا علیهم  
 نشود و بر علیهم اگر وقف کنند بهتر باشد و حرکت عین غیر را  
 کشاده تر گوید تا بجزی گفته شود اما ملاحظه نمایند که مد  
 ندهند و را تویق کنند و در حرکت میم الغصوب غنه نیارند  
 کشاده و روان گویند و خواه و سکون عین را ملاحظه نمایند  
 که مشتبه بقاف نشود و بر ضار الغصوب تشدید نیارد  
 و ضار را خالص گردانند چنانکه زایا زلال یا ظاهر شود یا مشتبه  
 باینها زیرا که الحاق است و اعراب بای الغصوب را نرم و ضعیف تر  
 گویند و حرکت عین علیهم را کشاده تر گویند تا علیهم نشود  
 و سکون میم را در هر جا که بود و فارس ملاحظه نمایند که مخ  
 یا مدغم یا مخفی نشود و از برای انکس این حروف شغری اند و اکثر

یم را

میم را تندیهای متحرک یا مدغم سازند و او ولا الضالین را نیک  
 او انما ید و در خروج ضار و اسطالت وی سعی نمایند که مشتبه  
 بغیر خود چنانکه مذکور شد و بلام مخم نشود و در تشدید کم الضالین  
 اندک مبالغه کنند و مد را از هوای فراوی می گویند و نوعی نمایند  
 که غنه نیارند و از دماغ اخراج نمایند و احتراز نمایند از تحریک  
 حروف سواکن و تشکیک متحرک و اختلاف اینها و سعی نمایند از انکس  
 صفات حروف تا مشتبه یکدیگر نشوند و در عین قراوت با اگر  
 بدو وقف کنند انما نمایند بهتر خواهد بود زیرا که وصل اسماء بحا  
 خمس مستحایست چنانکه در فصل اسماء بر توضیح رسید و بعد  
 از وصل اسماء بحمد و الدین وقف نمایند و همچنین در تسعین  
 و بعد از ان است که با هدا الصراط نموده ختم نمایند و اگر نتوانند  
 در آخر هر آیه وقف بجایز است و ما بین فاتحه و البقرة من قوله  
 ولا الضالین الى قوله الرافضه وجه است و هرگاه در کار است  
 وقف نمایند چهل و هشت وجه سوره آل و اخلاق را و است  
 اتخذتم هرجا واقع شود شعبه باد غام ذال و حفص باظهار

میخوانند چنانکه در باب ادغام گذشت و هر جا واقع شود  
شعبه بهمه میخواند و خفض بر او و هر دو روایت بضم ذات  
و همچنین است حکم در گفتار القدتم مرعاً تقولون شعبه بعینت  
یا و خفض میخواند بخطاب بجری بکلی و موضع دین سور  
و یکی در تحریر شعبه بفتح جیم و را و سکون یا و کسره بغیر اشباع  
یعنی خبر اول بر وزن چهار خوانده و این لغه تیمم و قیاس است  
و خفض بکسر جیم و را و سکون یا و یا خوانده بر وزن قطیر و  
شلیل و این لغه اهل حجاز است و میگوید شعبه بهمه مکسوره  
شعبه بر وزن فاعل و خفض بغیر هزه بر وزن فاعل  
خوانده تهدی الظالمین شعبه بفتح یا و خفض بسکون باخرا  
بجی شعبه بسکون یا و خفض بفتح یا خوانده أم تقولون شعبه  
بعینت میخواند و بر یا قبل وقف میکند و خفض بخطاب و وصل  
ما قبل میخواند رؤف هر جا واقع شود شعبه بغیر اشباع بر وزن  
فعل و خفض با اشباع بر وزن فعل خوانده خطوات هر جا  
واقع شود شعبه بسکون طاء و خفض بضم طاء خوانده لینس

حکله

میگوید

البر

البر شعبه برفع و خفض نصب میخواند من موص شعبه بفتح و او  
و تشدید صاد و خفض بسکون و او و تخفیف صاد میخواند و  
لینکوا شعبه بفتح کاف و تشدید یم و خفض بسکون کاف و  
تخفیف یم خوانده الغوب و الیون و عیون و یحیون و  
شیوا برای شعبه بکسر و اول و خفض بضم و اول هر جا واقع  
شود حکم رؤف گذشت و همچنین خطوات مر که بطلن شعبه  
بتشدید طاء و او و خفض تخفیف هر دو میخواند و هر دو از حرکت  
قد شعبه بسکون دال و هر دو موضع و خفض بفتح هر دو  
خوانده و صید شعبه برفع و خفض نصب میخواند بسط اد  
و در اعوان سطه شعبه بصاد و خفض بسکون میخواند موا  
شاطیبه اماد نشر برای خفض خلاف روایت نموده یعنی  
هر دو روایت از خفض وارد شد خز شعبه بضم و او و خفض  
بسکون زاء میخواند و غنیما شعبه بکسرون و اختلاس عین  
و خفض بکسرون و کسر عین خوانده و در تقرب اسکان عین  
نیز از برای شعبه وارد شد و یکفر شعبه بنون و ضم را و خفض

بخطاب



یا و ضم را میخواندند فَأَذِّنَا شعبه بقطع همزه و مدان و کسر ال و  
 خفض بوصل همزه و فتح ذال خوانده بین البقرة و آل عمران من قوله  
تَقَا الْكَافِرِينَ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ در بیت و بیست و چهار و جد است  
 سوره آل عمران اگر هر گاه بوصل خوانده شود جایز است از برای  
 همه قرائد برای هم مد و قصر چنانکه در بحث مد گذشت وَضُنَّا  
 هر جا واقع شود شعبه بضم را و خفض بکسر را میخواندند و محو  
 ر ضوان دوم در میان که هر دو بکسر و اتفاق نموده اند و وَيُحْيِي  
 شعبه بسکون یا و خفض بفتح یا قراءت نموده و لفظ مَيِّتٍ و الْحَيِّ  
 هر جا واقع شود شعبه بتخفيف یا و خفض بتشدید یا قراءت  
 نموده رؤف حکم در البقرة و وضعت شعبه باسکان عین  
 و ضم تا بصیغه متکلم و وصل میکند بما بعد که انشائی باشد و  
 خفض بفتح عین و اسکان تا میخواند بصیغه تانیث و در انشائی  
 وقف مطلق میکند و ذکر یا شعبه بمد و همزه میخواند در جمیع  
 قرآن و گفته اند که اگر تا از نصب زیرا که مفعول دوم میداند و خفض  
 بقصر و جاز هم میخواند يُؤْتِكُمْ حکم در البقرة فَيُؤْتِيهِمْ شعبه بنون

و خفض

و خفض بغیبت میخواند و هر دو يُؤْتِيهِمْ شعبه بسکون ها و خفض  
 بکسر ها و وصل میخواند تَحْتَمُّ حِمْلَهُ فی البقرة يَتَوَحَّشُونَ  
 شعبه هر دو را خطاب و خفض بغیبت میخواند الَّتِي شعبه  
 بفتح ها و خفض بکسر جا میخواند وَمَا يَتَّبِعُونَ و يَكْفُرُونَ شعبه  
 خطاب و خفض بغیبت قرح در هر دو موضع شعبه بضم قاف  
 و خفض بفتح قاف میخواند هر دو يُؤْتِيهِ در اینجا و در سوره  
 شوری مثل آورده مَرَّانٍ فی یونکم هر دو حکم جمع بن شعبه خطاب  
 و خفض بغیبت میخواند هر دو وَرِضْوَانٍ و الْفَرَحِ حکم مر آن  
لَسْتُمْ لَهُ و لَا تَكْفُرُونَ شعبه هر دو را بغیبت و خفض خطاب  
 میخواند بین آل عمران و النساء من قوله تَقَا تَقَا يَتَوَحَّشُونَ فی النساء  
 سوره عشر و چهار سوره نساء يَسْأَلُونَ شعبه بضم یا و خفض  
 بفتح یا خوانده يُؤْتِيهِ اول شعبه بفتح صاد و خفض بکسر صاد  
 خوانده و در ثانی هر دو در فتح موافق اند البتة حکم فی البقرة  
مَيِّتَةٍ و مَيِّتَاتٍ هر جا واقع شود شعبه بفتح یا و خفض  
 بکسر قراءت نموده أَحَلَّ الک شعبه بفتح همزه و جابصیغه معلوم





بعد الف لام باید شعبه بکسر را و اما الذمه و قفا و بکسر را  
 و فتح الف فال وصل و حفص بفتح را و ه و في الحالين تراءت نموده  
 ز الف و ذ الف الشمس و بفتح شعبه بسكون يا و حفص بفتح يا و ت  
 نموده و ذ را حکم في القرآن لتند ر شعبه بغيرت و حفص  
 بخطاب خوانده بفتح شعبه برفع نون و حفص نصیب خواند  
 اليت حکم را تا لا یؤسسون از برای شعبه بکسر و فتح ه و ه و  
 روایت شده اما چون بکسر خوانده ما قبل وقف نماید و  
 حفص بفتح ه و وصل ما قبل و ت نموده منزل شعبه  
 تخفیف و حفص بتشدید خوانده حرم شعبه بضم حا و کسره  
 و حفص بفتح حا و خوانده رسالت در سوره مائده گذشت  
 حرجا شعبه بکسر او حفص بفتح را و ت نموده بصعد شعبه  
 بفتح یا و تشدید صاد و الف بعد از آن میخواند و حفص بتشدید  
 صاد و عین میخواند بچشم شعبه بنون و حفص بیا یعنی  
 بیغبت مکانکم محاکمهم هر جا واقع شود شعبه بالف  
 بصیغه جمع و حفص فی الف بصیغه مفرد میخواند و اینک

و سالات

شعبه

شعبه با بصیغه مؤنث و حفص با بصیغه مذکر میخواند خطا  
 حکم فی البقرة الذکرین در باب تسهیل گذشت تذکره و هر جا  
 واقع شود که بصیغه خطاب باشد شعبه بتشدید بدل و حفص  
 بتخفیف میخواند و بین الانعام و الاعراف من قوله رجم الی قوله  
 المصنعة و ثلثون و حجا سوره الاعراف تذکره و نون مر الان  
 و لکن لا تعلمون شعبه بغيرت و حفص خطاب میخواند بغيرت  
 اینجا و در حد شعبه بتشدید بدشین و فتح عین و حفص بسكون  
 عین و تخفیف بدشین خوانده خفید حکم فی الانعام بیت در حکم  
 تذکره و نون مر حکم بسط کا یبسط فی البقرة بیوت حکم مر  
 انکم لتأتون و ان لنا بعدا ر معی که می آید شعبه بد و ه و  
 بر استقام و حفص بجه و واحد بفتح میخواند و ا ر سل معی شعبه  
 بسكون یا و حفص بفتح یا خوانده تلفظ ا و طه و شعرا شعبه  
 بتشدید قاف و حفص بتخفیف میخواند اسم ا و طه و شعرا  
 کا انکم لتأتون مر الان یعرشون اینجا و در سوره نمل شعبه بضم  
 و حفص بکسر را خوانده انما ا و طه شعبه بکسریم و حفص

بسط

بفتح میم خوانده و معتلده شعبه برفع تا و حفص بنصیح اندیش  
 شعبه بفتح یا و بعد از آن میاء ساکنه و بعد از آن لغز مفتوحه  
 بروزن فعل میخواند بیک روایت و روایت دیگر موافق است  
 با حفص که آن فتح یا و کسره هر بعد از میاء ساکنه بروزن  
 فیهل است یقولون حکله در انعام یسکون شعبه بسکونیم  
 و تخفیف سین و حفص بفتح میم و تشدید سین قوله بنموده  
 یأهت ذلك ترقی باب الادغام سرگاه شعبه بکسر شین و سکون  
 را و تونین کاف بی مد خوانده و حفص بهم شین و فتح رابع مد  
 و همزه مفتوحه خوانده بی تونین بین الاعراف و الانفال از قواف  
 تقابله و ن الی قوله الانفال اربع وستون و جهاسوره الانفال  
 رقی شعبه با ماله و حفص بفتح تونین کاید شعبه بتونین نو  
 و فتح دال و حفص بی تونین نون و کسر دال کید با ضافه میخواند  
 ان الله مع المؤمنین شعبه بکسره میخواند و بر ما قبل وقف  
 میکند و حفص بفتح هم میخواند و وصل میکند بر ما قبل حتی  
 شعبه بدو یا ظاهر که او را کسور و ثانی مفتوح که حی باشد

و حفص

و حفص میاء مفتوحه مفتوحه شد که میخواند و لا یحسین شعبه  
 بخطاب و حفص بفتحت میخواند السلام الخ و در قال شعبه بکسر  
 سین و حفص بفتح سین خوانده و اخذتم تخرین الانفال و التوبه  
 من قوله تعا علم الی قوله الی المشرکین اربع و عشرون و جهارضا  
 رقی القرآن عشیرکم شعبه بالف بعد از زای صغه جمع و  
 حفص بی الف بعد یصل شعبه بفتح یا و کسره ضار و حفص  
 بضم یا و فتح ضار و رضوان العیوب عی ابدا و معی عدوا حکم عوج  
 کدشت ان صلو تک شعبه بجمع بکسر تا و حفص بتو حید و فتح  
 تا خوانده و تونین شعبه بکسر جیم و همزه مفتوحه و سکون  
 را و و حفص بفتح جیم و سکون را و بی همزه خوانده و رضوان کد  
 جیم شعبه بسکون را و حفص بضم را و شعبه با ماله و  
 حفص بفتح میخواند تقطع شعبه بضم تا و حفص بفتح تونین یغ  
 شعبه بتایید و حفص بتدکیر میخواند هر دو کوف حکما  
 تریس التوبه و یونس من قوله تعا العظیم الی قوله الحکیم اربع  
 و ثمانون و جهانی و رایتین و در غایه سورات ماله و جهانی



که مذکور خواهد شد از فتح و اما له جهت روات تفاوت نمیکند  
سوره بونس الزمه با شعبه اما له را و حفص بفتح میخواند بکسر  
در انعام گذشت بفتح شعبه بنون و حفص یا خوانده از زکم  
و از زک هر جایاید شعبه با ما له میخواند موافق قول شاطبی  
اما در نشر غیر این لفظ که درین سوره است دو روایت است  
اما له و غیر اما له و حفص بفتح میخواند شاع الحیره الدینا شعبه  
برقع عین میخواند و وقف میکند بر ما قبل و حفص بفتح عین  
و یوصل میخواند و البت حکم آن گذشت لا یهدی شعبه بکسر  
یا اول و کسرها و تشدید را و حفص بفتح یا و کسرها و تشدید  
و الخوانده یوم یحشرهم کان لم حکم فی الانعام دو کذا القویک  
کلمه الله کار الذکرین فی الانعام آخری شعبه بسکون  
و حفص بفتح یا یونیا و یونکم مرفی البقرة یجعل الرجز شعبه  
بنون و حفص یا یخ شعبه بفتح نون ثانی و تشدید جم و حفص  
بسکون نون ثانی و تخفیف جم بین یونس و هود من قوله تعالی  
الحاکمین الی قوله خیرا رب و ستون و جمعا حکم اما له و بکسر

گذشت

گذشت فحش شعبه بفتح عین و تخفیف یم و حفص بضم عین و  
تشدید یم خوانده آخری و موضع حکم آن در یونس گذشت و  
اقلاد کسرون و کرا ایا و در سوره مؤمنین شعبه بی تنوین  
و حفص بتنوین هر هاشم شعبه بضم یم و فتح را و حفص بفتح یم  
و اما له را میخواند و در هده قرآن غیر این کلمه اما له ندارد از کتب  
معنا او غام باشد یم هر دو روایت برای صاحب ثابتست از آخری  
شعبه بسکون و حفص بفتح میخواند آن کوه ایا و در فرقان  
و عکبوت و البت شعبه بتنوین و حفص بی تنوین میخواند را  
گذشت یعقوب قالت شعبه برقع با و وقف ما قبل و حفص  
نصبا و وصل ما قبل میخواند اصلو که شعبه با ثبات و او رجع  
و حفص بجذوف و او بر توحید و اخذت قوس مرکبک مکانیکم  
سعد و اشعد بفتح سین و حفص بضم و ان کلا شعبه با سکا  
نون و تخفیف وی و حفص بتشدید نون میخواند مکانیکم  
ترکبک بضم شعبه بفتح یا و کسجم و حفص برقع یا و فتح جم  
میخواند بکون در ایا و در آخر سوره نمل شعبه بفتحت و حفص







بضم سین و حفص بفتح سین و همچنین سگانه را بخاور و در موضع بین  
 دو کاف اتونی شعبه بکسر تون و وصل الف اتونی و همزه ساکنه و  
 ابتدای اتونی بکسر الف و یای ساکنه و حفص همزه مقطوعه میخواند  
 و قال اتونی ایضا حفص همزه قطع میخواند و شعبه را در روایت  
 همزه وصل و همزه قطع هر دو روایت صحیح است و صاحب طبعه برین  
 رفته و باید دانست که آنکه همزه قطع خواهد خواند در وصل آن  
 همزه را بدیج ساقط خواهد نمود و در وقت ابتداء همزه مفتوحه  
 خواهد نمود و آنکه همزه را همزه وصل میداند ابتداء همزه مکسوره  
 و همزه ثانیه ساکنه را بدیج یا خواهد نمود الصدقین شعبه  
 بضم صاد و سکون دال و حفص بفتح صاد و دال همزه را که بپای  
 الکهنه و المیرم من قوله تا احد الی صیغی انی عشر و جهات  
 میر و شعبه با ماله ها و یا و حفص بفتح ها و ذکرا و ال عمران کذا  
 عینا و حینا و صلیا شعبه در هر سه لفظ بضم اوایل و حفص بکسر  
 اوایل است شعبه بضم میم و حفص بکسر میم و کسبا شعبه بکسر تون  
 و حفص بفتح تون و حینا شعبه بفتح تون و نصب یا و حفص بکسر میم

و حینا اتنا قطع شعبه بفتح تا و تشدید سین و فتح قاف میخواند  
 این روایت شاطبه است ابتداء فشر روایت دیگر از برای شعبه  
 آورده است و آن تا را یایا و فتح یا و تشدید سین و فتح قاف  
 بر صیغه تذکر خوانده و حفص بضم تا و کسرا قاف و تخفیف سین  
 خوانده و کذا کذا یتخلون حکه فی النساء یتفکرون در اینجا  
 و در عسق شعبه بکسر تون و کسرا تخفیف و حفص بتا و فتح طاشد  
 میخواند بپای میر و طه من قوله تا ر کذا الی طه سته او جه  
 سوره طه شعبه با ماله حروفین و حفص بفتح حروفین را کذا  
 ولی بها شعبه بکسر تون یا و حفص بفتح تونی شعبه با ماله  
 و حفص بد تون خواند فی سحر شعبه بفتح یا و حاء و حفص  
 بضم یا و کسرا میخواند قالوا ان شعبه بتشدید تون و حفص  
 بتخفیف میخواند تلفقه و اعراف کذا و همچنین انتم در اعراف  
 حلقنا او را را شعبه بفتح حا و میم تخفیف و حفص بضم حا و کسر  
 میم مشدده یا بپای انتم در اعراف کذا و آنکه لا شعبه بکسر همزه  
 میخواند و وصل نمیکند بر ماقبل و حفص بفتح همزه میخواند و وصل



بهما قبل ميكند بر حقي شعبه بضم تا و حفص يفتح تا ميخايند تا يفتح  
 شعبه يا بر تذكير و حفص تا بر تايث ميخايند بين طه والانبيا  
 من قوله تعالى تعالى اهتدى الى معبرون ثمان عشر و جهاسورة  
 الانبياء قال شعبه بالالف بصيغة امر و حفص بالالف بصيغة  
 ماضى ومن موى مرجك نوحى اليهم و نوحى اليك حكمها في يرسف  
مت وراك وهر ارجمهم و اقت في الامر المحض شعبه بنون  
 و حفص تا ميخايند يحيى المؤمنين شعبه بنون واحد و تشديد  
 جيم و حفص بنون كه ثاني اوساكن باشد با تخفيف و كرتا  
مرجك و مرجك شعبه بكسر هاء و سكون راي الف و حفص  
 يفتح حا و راء الف بعد ازان ميخايند لكتب شعبه بكسر كاف  
 فتح تا بالالف بصيغة مفعول و حفص بضم كاف و تا بالالف بصيغة  
 جمع قال لبيت شعبه بغير الف بصيغة امر و حفص بالالف بصيغة  
 ماضى ميخايند بين الانبياء و الحج من قوله تعالى تصفتون الى  
 عظيم مائة و ثلثي عشر و جهاسورة الحج لا لولو و لولو جايسا  
 شعبه همزة اولي و لا بد لبا و ميكند و حفص با ثبات همزة اولي و

اسكن

اسكان ان ميخايند سواء شعبه برفع همزة و حفص بصيغة مفعول  
 يفتح كاجري كاجري كاجري او هو شعبه يفتح و او و تشديد فاء  
 حفص باسكان و او و تخفيف فاء ميخايند اذا يكون شعبه بكسر تا  
 بصيغة مفعول و حفص يفتح تا بصيغة مجهول ميخايند اخذ منهم  
 و اخذ ما احد في المزة يدعون ايضا و لقمان شعبه خطا به  
 حفص بغير ل و ز و حكمه من الحج و المؤمنين من قوله النصير  
 الى قوله المؤمنين مائة و ثمانية و اوجد سورة المؤمنين خطا  
فكسرون العظام شعبه يفتح عين و سكون طاء عطا و العظم من  
 غير الف بصيغة توحيد و حفص بكسر عين و فتح طاء و الف بعد  
 ازان بصيغة جمع تسبيح حكمه ترقى الحل من كل ارقي موى  
مدر شعبه يقيم مهم كسرا و حفص بضم مهم و فتح راء مهم و مشا  
حكمه ترقى المريخ تدرون في الانعام عالم الغيب شعبه برفع مهم و  
 ما قبل و حفص بوصلها قبل و جزم ميخايند فاخذ مهم حكمه  
 بين المؤمنين و التور من قوله تعالى الراحين الى تدرون ثمان و  
 اربعون و جهاسورة التور تدرون حكمه مرا ربع شهادات

اول شعبه نصب عين و حفض و رفع و الحائسة دوم شعبه ز  
 ميکند بر اقبل و بر رفع ميخواند و حفض و وصل بر اقبل و نصب  
 ميخواند در وقت و خطرات در موضع و سد موضع و موت و يك  
 موضع و تحس و حکم اينها گذشت ميگويند در بقره گذشت ميگويند  
 شعبه نصب يا و حفض جبر يا ميکند و ميکند و ميکند و ميکند و ميکند  
 و شعبه نصب يا و حفض و وصل يا ميکند و ميکند و ميکند و ميکند و ميکند  
 دال و تشديد يا و حفض يا ميکند و ميکند و ميکند و ميکند و ميکند  
 و اسکان و او و تخفيف قاف و رفع دال بر صيغة تانيث و حفض  
 بياء مضموم و اسکان و او و تخفيف قاف و رفع دال بر صيغة مذکر  
 ميخواند بگويت گذشت بفتح شعبه بفتح يا و بر صيغة مجهول و  
 اصل ميخواند و حفض بکسر يا و بر صيغة معروف و وصل اصل  
 ميخواند بگويت حکم ترفي النساء و بفتح شعبه بکسر قاف و  
 سکون ها و حفض بکون قاف و کسر ها ميخواند کما استخلف  
 شعبه بضم تا و کسر لام و ابتداء بضم مضموم ميخواند و حفض  
 بفتح تا و لام و ابتداء بکسر همزه ميخواند و کسر لکنهم شعبه تخفيف

دال

دال و حفض تشديد دال ميخواند ثلث حركات شعبه نصب ثا  
 ثلثه و وصل بر اقبل و بر رفع ميخواند و حفض و وصل بر اقبل و بر رفع  
 ثلث ميخواند بگويت و کسر و تشديد بعد از اين بيايد حکم چنان است که بگويت  
 گذشت بين التور و الفرقان من قوله تعالى عليم الى انراسته و  
 ثلثون و جهات سورة الفرقان و يجعل لك شعبه برفع لام و وقف  
 بر اقبل ميخواند و حفض و وصل بر اقبل و بجر لام ميخواند و تشديد  
 شعبه بغيرت و بوقف ما قبل ميخواند و حفض خطاب و وصل  
 ما قبل ميخواند اخذت و شود اکيد في هود و امر يضاهف و  
 يقلد شعبه برفع فار و دال و وقف بر اقبل ميخواند و حفض بجر  
 مرد و ميخواند و وصل ميکند بر اقبل في هود ها شعبه بقصر ها و  
 حفض کسر ها في راصله بيا ميکند ذرياتا شعبه بغير الف و بفتا  
 بصيغة افراد و حفض بالف بر صيغة جمع ميخواند ليقون شعبه  
 بفتح يا و اسکان لام و تخفيف قاف ميخواند و حفض بضم يا و فتح ک  
 و تشديد قاف ميخواند بين الفرقان و الشعر من قوله تعالى لو انما  
 الى قوله طسم متد او جده سورة الشعر طسم شعبه با مال و حفض



بفتح خوانده آنحضرت بر حكمة تلقف وامنم حکما و اعرف عيون  
 در سه موضع ترخ مجر معی در دو موضع حکما و الاعراف بونا  
 حکه فی البقرة اجرى درخ موضع حکمهم فی یونس القسطاس  
 حکه فی اسرافکما انجاد و در سبأ شعبه بسکون بین و حفص  
 بفتح میخواند نزلک الذی الروح الامین شعبه بتشدید ذان و نصب  
 الروح الامین و حفص بتخفيف ذان و رفع الروح الامین میخواند  
 بین الشعراء الثقلین قوله تعالى ثقلین الی امین اربع وستون  
 و جهات سورة الثقل حکم طارطه و راهها در انعام گذشت تخفون  
 و ثقلون در هر دو شعبه بغیت میخواند و حفص خطاب  
 ثا انا فی شعبه امان بدون یاد و وقف و وصل میخواند و حفص  
 در حال وصل با ثبات یا و فتح آن و در حال وقف دو روایتست  
 راه و یوتیرم هر دو گذشت مهلك حکه فی الکهف قدرنا حکه  
 فی الحجر قلیلا ما نذکرون در انعام آتوه شعبه بعد هر دو ضم تا  
 و حفص بقصر هر دو و فتح تا میخواند و ثا ثقلون شعبه بغیت  
 و حفص خطاب میخواند بین الثقلین القصص قوله تعالى ثقلون

الحکم ستة عشر و جهات سورة القصص اما الطوارا گذشت  
 و همچنین راهها من الرهب شعبه بغیم راهها اسکان ها و حفص  
 بفتح راهها اسکان ها میخواند و کذا گذشت طسفت شعبه بضم خا  
 و کسر بین و حفص بفتح هر دو میخواند بین القصص و العنکبوت  
 من قوله تعالى رجعون الی قوله الم ستة عشر و جهات سورة العنکبوت  
 او لم یروا کیف شعبه خطاب و حفص بغیت میخواند و در نشر  
 روایت از برای شعبه آورده است که آن غیبت است آنحضرت  
 ترجمه مودة بیدین حکم شعبه نصب مودة بد تونین و نصب  
 بدینکم و حفص نصب مودة بی تونین و جبر بدینکم میخواند باضا  
 انکم لتاتون الفاحشة در اعراف گذشت انا میخواند شعبه  
 بتخفيف جیم و حفص بتشدید جیم میخواند ثمود در هود و  
 البیوت در بقره گذشت علیه ایات من ربه شعبه است بصیغه  
 توحید و حفص بالف بصیغه جمع میخواند رجعون شعبه  
 بغیت و حفص خطاب میخواند بین العنکبوت و الروم من قوله  
 تعالى محسنین الی الم ستة عشر و جهات سورة الروم رجعون

شعبه بغيت و حفص بخطا ميخواند ايت كذبت للعالمين شعبه  
 بفتح لام و حفص بكسر لام اثار شعبه بقصر هزه و حذف الف  
 بعد ازا بصفه توحيد ميخواند و حفص بدمه و القعيد  
 ازا بصفه جمع ميخواند ضعيف و من بعد ضعيف و صغفا شعبه  
 در هر سه بفتح ضا ميخواند و حفص را در و راي است بفتح و ضم  
 ضا بين روم و لقمان من قوله تعالى وقول الى قوله الم ستة  
 عشر و بها سورة لقمان و تحذف ها شعبه برفع ذال و حفص بفتح  
 ميخواند هر دو كذبت در بقره يا نبى كسد موضع در سورة يوسف  
 عليه السلام ذكر شد عليك بقره شعبه باسكان عين و تانوس نه  
 منصوبه بر صيفه توحيد و تانيت ميخواند و حفص بفتح عين و  
 منصومه بر صيفه جمع و تذكر ميخواند انا نذعن حكه في الحج  
 بين لقمان عليه السلام و السجده عن قوله تعالى خير الى الم ستة و  
 ثلثون و بها سورة السجده لا خلاف بينهما بين السجده و الاخر  
 من قوله تعالى مستظرون الى قوله و المنافقين ثمان و اربعون و بها  
 سورة الاحزاب الطون اها لك و الرسول لا قالوا و المستبد لا

رنا

رنا شعبه در حالي بالف خواند در هر سه لفظ و حفص در حال  
 وقف بالف در هر سه لفظ و در حال وصل بالف لا مقام شعبه  
 بفتح ميم و حفص بضم ميم ميخواند هر سوت كذبت اين سوره است  
 حكش در بقره كذبت را المومنون در انعام بيكذبت در نسا و  
 شعبه بجاء با همز منصومه و حفص بيكون يا ميخواند بين  
 الاحزاب و سب من قوله تعالى رحيم الى قوله في الاخرة ستة اوجه  
 سوره سبار جز اليك در انجاد و رجا شيد شعبه بجر ميم و حفص  
 برفع ميم كفا حكه في الشعراء و الريح شعبه برفع حا و حفص  
 بنصب سكتهم شعبه بالف صلا كهم بكسر كاف و جمع و حفص  
 بفتح كاف ذال و بر صيفه توحيد ميخواند و هل تجازي الا الكفور  
 شعبه با و فتح زاور و حفص بنون يا كسر زاور و نصب ايجسهم  
 ثم يقول شعبه عدد و بنون و حفص يا ميخواند القوي و اخرى  
 حكاهما را التاوش شعبه بمد الف و او را همزه ميخواند و  
 حفص با و حفص بعد ذال الف ميخواند بين سب و فاطم من قوله  
 و على الرقاب ثلث و ستون و بها سورة فاطر فراه در انعام



كذبت الى بكريت دلال عمران ثم اخذت دهره ولو دبرج بيته  
 شعبه بالف برجع وحفض بالف برقع من جواند بن فاطم وبن  
 من قوله تعالى بصير الى سنه اوجه سورة ليس شعبه باماله  
 يا واد عام نون سين در او والقران وحفض بفتح يا واطهار  
 نون سين نون واو جواند بن نون شعبه برقع لام خواند برما قبل  
 وقف نوره مطلقا وحفض بفتح خواند وصل نوره وسداد  
 هرو شعبه بضم وحفض نصب خواند فخرنا شعبه بتخفيف  
 وحفض بتشديد زالحكم عيون كذبت وما علمت شعبه  
 بغيرها علمت جواند ووقف ميكند برما قبل وحفض بها جواند  
 ووصل ميكند برما قبل مرقدا در وصل وسكت سابق مذكرة  
 شده كهفا ما وقف هبت است زير اكد وقف غفرانت حكم  
 مكانيهم در انعام بين بنس والصفات من قوله تعالى ترجعون  
 الى قوله صفات عشر وجه اسورة الصفات الكواكب شعبه  
 بنصب وحفض بضم ان لا يسمعون شعبه بتخفيف سين ديم و  
 حفض بتشديد هرو وانشاء ديم قراءه در انعام يا بني در هرو

الله

الله ربكم وروى شعبه برقع هرسه ميخواند ووقف ميكند برما  
 وحفض بنصب هرسه ميخواند ووصل ميكند برما قبل اذ كرون  
 حكمة ترو بين الصفات وصر من قوله تعالى العالمين الى قوله  
 ذي الذكورة ستة عشر وجه اسورة ص ولى نجه كك اجري  
 مرفي يونس عساقا ابحاور والبناء شعبه بتخفيف وحفض بتشديد  
 سين ميخواند ما كان في كذ ولى نجه مراكا بن ص والتر قوله  
 تعالى من الى الحكيم اربع عثمان وجه اسورة الزمر على كك انهم  
 در انعام بغيرها نهم شعبه بالف بصيغة جمع وحفض بغير الف بفتح  
 ميخواند بن الزمر والمؤمن من قوله تعالى العالمين الى حم ستة عشر  
 وجه اسورة المؤمنين شعبه هدا باماله وحفض بفتح ميخواند  
 فاخته تم فالبره يظهر شعبه بفتح يا وها ورفق الفساد ميخواند  
 وحفض بضم يا وكرها ونصب الفساد ميخواند فاطم شعبه برقع  
 عين وحفض بنصب عين يذخلون حكمة مرفي النساء السابعة  
 ادخلوا شعبه بوصل هنر وضم حا وابتنا بضم هنر ميخواند وحفض  
 بقطع هنر ميخواند مفتوحة در وقف ووصل وكرها سيد خلوا

في الفاء شيوخ كالبوت في البقرة بين المؤمن وفصلت من قوله  
 الكافون الى حم ستة عشر وجها سورة فصلت حكم اماله كذشت  
 اذنا شعبه بسكون او خفض بكسر ويجوز ان لا يفتح شعبه بتحقيق  
 همزة ثانية وخفض بتسهيل يجوز ان من ثورات شعبه بغير الف التبر  
 توحيد وخفض بالف بصيغة جمع بين الفصل والشورى من  
 قوله تعالى محيط الى حم ستة وثلاثون وجها سورة الشورى حكم اماله  
 كذشت يفتقر ان حكمه في المريم قوله فمها ذوال عمران ما يفعلون  
 شعبه بفتح خوانده ووقفه مطلقا وخفض خطاب خوانده  
 ووصل نموده بين الشورى والتخزين من قوله تعالى الامور الى حم  
 ستة وثلاثون وجها سورة التخزين حكم اماله كذشت وحين جوا  
 در بقره ينشأ شعبه بفتح يا وسكون فون وتخفيف ثين وخفض  
 بضم يا وفتح فون وتشديد ثين يجوز ان قال شعبه بلفظ امر و  
 يجوز ان لا يفتح همزة كذشت اذا جاءنا شعبه بالف بعد از همزة  
 جاء انا بصيغة تنبيه يجوز ان وخفض بغير الف بعد از همزة بفتح  
 خوانده اسوة شعبه بفتح مين وبعده ان الف كذا اسوة كذا باشد

بفتون

وخفض

وخفض باسكان وبغير الف باعجاز شعبه بعد از ال الي مقصوده  
 يجوز ان وخفض بغير الف تنبيه شعبه في ضمير وخفض بزيادة ضمير  
 يجوز ان بين التخزين والذخا من قوله تعالى تعلون الى حم ستة عشر  
 وجها سورة الذخا حكم اماله كذشت وحين كذ لك بغير شعبه  
 بتاير تانيث وخفض يا بزيادة ضمير ان حكم حين كذشت بين  
 الذخا والمجاد من قوله تعالى رقيقون الى قوله حم ستة عشر  
 وجها سورة المجاد حكم اماله كذشت يؤسسون شعبه خطاب  
 وخفض بفتح يجوز ان و همزة او بقره كذشت من رجم اليم كذا  
 كذشت سواي حيا قم شعبه بفتح يجوز ان و وقف ميكن بر يا قبل  
 وخفض بضم يجوز ان و وصل ميكن بر يا قبل اخذتم وهو امر و  
 در بقره كذشت بين المجاد والاحقاف من قوله تعالى لكم الى حم  
 ستة وثلاثون وجها سورة الاحقاف حكم اماله كذشت بفتح  
 واحسن وحقا و شعبه در هر دو كله بياء مضموه ورفع احسن  
 يجوز ان و خفض در هر دو كله بنون مقصوده وضم احسن يجوز ان  
 او حكمه في اسباب الاحقاف والقال من قوله تعالى الفاسقون الى



قوله تعالى اعلم انه عشره حجا وقيلوا شعبه بفتح قاف وبتاء الف  
بمدار قاف وحضض بضم قاف وكسرا بغير الف قرأت نموده اسرارهم  
شعبه بفتح هـ وحضض بكسر هـ خوانده رضوان حكاه في الامان  
ولكنكم حتى تعلم وتعلم شعبه در هر سه لفظ بيا وحضض بنون مجزأ  
الى السهم وراى قال منكور شد بين الف والفتح من قوله تعالى انما انكم  
الى عينا سته او جد سمة الفتح عليه الله شعبه بكسر هـ و  
حضض بهم خوانده رضوان كذشت بين الفتح والجرات من قوله تعالى  
عظيما الى افاقوا الله ثمانية عشر وجه ولا خلاف بينهما بين  
الجرات وق من قوله تعالى تقولون الى الهيد اربع وله يعون وجهها  
شما تركه يوم يقول شعبه بيا وحضض بنون مجزأ بنون ق  
ووالايات من قوله تعالى وعيد الى ذر والحدى وعشرون و  
جاءوا من تركه مثل ما انكم شعبه برفع لام وحضض بضم هـ خوانده  
تذكرون كذشت بين الداريات والطور من قوله تعالى وعيدون  
الى الطور ثمان واربعون وجهها لول كذشت درج ميسر ان  
شعبه بصاد وحضض راد وروايت است بصاد ويسين بين الطور

والج

والج من قوله تعالى النجوم الى هوا يست ويك وجداست واولا كذ  
در لغام بين النجم والقرن من قوله تعالى واعبدوا الى والقرن واورده و  
عنوان كذشت در الجبين القرن الراس من قوله تعالى مقصد الى الن  
جمل ووجه است لول كذشت المنشآت شعبه بكسر هـ و  
ويفتح روايت نموده اند وحضض بفتح شين خوانده بين الرحمن و  
الواقعة من قوله تعالى ولا كرام الى قوله الواقعة يست ويك  
وجداست لول كذشت شعبه بسكون را وحضض بضم  
تسا كذشت تدحجرون كذلك انا المغمون شعبه بدو هـ  
وحضض بهم واحد مجزأ بين الواقعة والحديد من قوله تعالى  
العظيم الى الارض جمل ووجه است لول كذشت وما نزل  
شعبه بدشت بد را وحضض بتجفيف مجزأ لان الصادقين والمصدقات  
شعبه هـ ووجه بتجفيف ما وحضض بتشد يد مجزأ وروى  
رضوان كذشت بين الحديد والمجادله من قوله تعالى العظيم الى  
قوله الى الله شمس وسه وجداست انشرا فانشرا شعبه را  
دو روايت است بضم وكسر شين وابتداء بضم وكسر هـ هـ وخوانده

وحفظ بنهم وحالت ابتداء بنهم من ميو اندي بين المجلد والشر من قوله  
 الطحون الى المجلد من حور ووجد است بروت كذبت وحيث  
 ويزيد بين الحشر والمحمد من قوله تعالى الحكيم الى الحق سى وشش وجد  
 لا خلاف بينهما في المتمد وبين المتمد والصف من قوله تعالى القصور  
 الى المجلد من حور ووجد است بروت كذبت وحيث  
 ميو اندي وحفظ باسكان ياد وحق وحق ياد ووصل ثم تنويه  
 شعبه بد تنوين ثم ونصب نوزة ميو اندي وحفظ في تنوين وجر  
 ميو اندي بين الصف والجمع من قوله تعالى طاهرين الى الحكيم شست  
 چهار وجد است ودر جمعه خلاف ندارند وبين الجمع والنت  
 من قوله تعالى الرزقين الى رسول الله جعل وشت وجد است بروت  
 آخر سورة شعبه بعيت وحفظ بخطاب ميو اندي بين المنافقين  
 والتعابين من قوله تعالى تعلمون الى المجلد شازده وجد است  
 ودر تعابين خلاف ندارند بين التعابين والطلاق من قوله تعالى  
 الحكيم الى العدة سى وشش وجد است بروت كذبت وحيث  
 كذبت بالغ شعبه بد تنوين ونصب ميو اندي وحفظ في تنوين

ولم

واوره ميو اندي نكر كذبت وحيث وحيث وحيث وحيث  
 والتحرير من قوله تعالى الى الزواجر شش وجد است بروت  
 كصو كما شعبه بنهم تنوين وحفظ بفتح نون كيه شعبه بكسر  
 وفتح تا والى بعد ازان بصيغة فصيحة وحفظ بنهم كاف وضم  
 تا بفتح الف بصيغة جمع ميو اندي بين التحريم والملك من قوله تعالى  
 القاسمين الى الملك جعل وشت وجد است بروت كذبت  
 بين الملك والقلم من قوله تعالى معين الى سطر ون شخص ورسه  
 وجه است ن والقلم شعبه ن راد ورو والقلم ادغام ميكند و  
 حفظ باظهار ميو اندي ان كان دأمال شعبه بد وضم ميو اندي  
 وبرا قبل وقف ميكند وحفظ بضم واحد ووصل ما قبل  
 ميو اندي بين القلم والحاقة من قوله تعالى للعالمين الى الحاقة شازده  
 وجد است كذبت كذبت وحيث وحيث وحيث وحيث وحيث وحيث  
 والعالمين من قوله تعالى العظيم الى واقع اثنان وادعون رجها  
 نزاعه شعبه برفع ميو اندي وقف ميكند بيا قبل وحفظ  
 بنصب ووصل ميكند بيا قبل بشها كذبت شعبه بعد ازان والى الجاف



میخواند بر صیفه تو حید و حفض الف بعد از ال بصیفه جمع نصب  
 شعبه بفتح فون و اسکان صاد و حفض بضم فون و صاد میخواند  
 بین المعارج و یفتح علیک من قوله تعالی یعودون الی الیم صد  
 و وارزه و جداست بفتح ذی و کذاشت بین فوج و الجن من قوله  
 تعالی العجا شش و جداست و الله تعالی و انجد بعد از ان است  
 تا انجا که و انما تسلون و وارزه همره است شعبه بکسر همره و وقف  
 ما قبل و حفض بفتح همره و وصل ما قبل میخواند و الله تعالی شعبه  
 بکسر و حفض بفتح میخواند بین الجن و المرتل من قوله تعالی عدا  
 الی المرتل ثانیة عشر و مجاری المشرق شعبه بجر میخواند و وصل  
 میکند بر ما قبل و حفض بفتح و وقف ما قبل میخواند بین المرتل  
 و المدثر من قوله تعالی رحیم الی المدثر می و شش و جداست و الخیر  
 شعبه بکسر و حفض بضم میخواند و ما اذینک کذاشت اذا دبر  
 شعبه اذ الف بعد از ال و فتح ال دبر میخواند و همره و وزن  
 فَعَلَ حفض اذ باسکان ذال و حذف الف بعد از ان و اذین  
 بهمنه مفتوحه و وزن اَفْعَلَ خوانده بین المدثر و القيمة من  
 قوله

ثانیة للغة الی القيمة شش و جداست من ذاق و حکه شد شعبه  
 با ما له و حفض بفتح خوانده یعنی شعبه تا و حفض با خوانده  
 بین القيمة و الانسان من قوله تعالی الموتی الی مذکور کذاشت و  
 جداست سلاسل شعبه در حال وصل به تنوین و وقف الف  
 و حفض بی تنوین و وصل و در وقت بالف و فی الف همره و میخواند  
 و الف در رسم مصحف اهل کوفه ساقط است قرائه اقراره  
 شعبه در همره و وصل بی تنوین و وقف الف و حفض بی تنوین  
 در همره و وصل و در وقت اول بالف و ثانی بغیر الف خوانده  
 و در رسم قاری اول بالف است و ثانی بغیر الف و اول و در سجده  
 خضر شعبه بجر و حفض بفتح خوانده همره و تنوین بین الانسان  
 و المرسلات من قوله تعالی الی الما لعر فاشش و جداست کذاشت شعبه  
 بضم ذال و حفض بی کون اذینک کذاشت جملة شعبه بالف  
 لام جمع و حفض فی الف بوجه خوانده تنوین کذاشت بین المرسلا  
 و هم من قوله تعالی یؤمنون الی انما کون جهل هشت و جداست  
 فسا کاد و کذاشت بین هم و واثا از عات من قوله تعالی تبارک الی

غواشش و جد است شجره شعبه بالف بعد از نون ناعنه و حفص  
 بل الف بخواند بین التارعات و حبس من قوله تعا او صحتها الى  
 قول شتر و جد است درین سوره خلاف ندارند بین حبس  
 کورت من قوله تعا الفجره الى کورت یازده و جد است سُورَةُ  
 شعبه بحقیف عین و حفص بتشدید خوانند و آگذاشت بین  
 کورت و الانظار من قوله تعا العالمین الى انظروا شانزده و  
 جد است دو موضع ادريک گذاشت بین الانظار و المطففین  
 من قوله تعا الله الى قوله تعا المطففین چهل و هشت و جد است  
 و ما آذرک گذاشت بل را آن شعبه لام را در را دغام میکند و  
 حفص سکت میکند بر لام چنانکه در رکعت گذاشت و نفع را بخواند  
 و ما آذرک گذاشت فکهن شعبه بالف بعد از فاء و حفص  
 بغیر الف خواند بین المطففین و الانشقاق من قوله تعا فاعلموا  
 الى انشققت شانزده و جد است درین سوره خلاف ندارند  
 بین الانشقاق و البروج من قوله تعا ممنون الى قوله البروج  
 هشتاد و چهار و جد است این سوره نیز خلاف ندارند بین البرج

و الطارق

و الطارق قوله تعا محفوظ الى قوله الطارق چهار و جد است  
 و ما آذرک گذاشت بین الطارق و الاعلى من قوله تعا و یقال الى  
 قوله الاعلى شتر و جد است درین سوره نیز خلاف ندارند بین  
 الاعلى و العاشیه من قوله تعا موسی الى العاشیه شتر و جد است  
 فصل شعبه بضم تا خوانند و حفص بفتح بین العاشیه و الفجرین  
 قوله تعا مسلم الى الفجر شتر و جد است و خلاف ندارند بین  
 الفجر و البلد من قوله تعا حتی الى البلد و نوزده و جد است و ما  
 آذرک گذاشت مؤسسه شعبه باو حفص و حفص بضم مجزأ  
 بین البلد و الشمس من قوله تعا موسی الى و صحتها شتر و جد است  
 و خلافی ندارند بین الشمس و الليل من قوله تعا عقبها الى  
 یفشی شتر و جد است و خلاف ندارند بین الليل و الضحی من قوله  
 تعا یروح الى سحر شتر و جد است و ایضا خلاف ندارند بین الضحی  
 و الرشح من قوله تعا خذوا الصدقه الى شتر و جد است و ایضا  
 خلاف درین سوره نیست بین الرشح و اللیل من قوله تعا  
 فارغ الى الزینون بیست و چهار و جد است و خلاف نیست بین



الدين والعلق من قوله تعالى الحاكمين الى خلق شانزده وجد است  
 وانه كذبت بين العلق والقد من قوله تعالى اقرب الى القدر شش  
 وجد است وما ادرك كذبت بين القدر واليقظة من قوله تعالى  
الحق اليقظة شش وجد است بين اليقظة والتركلة من قوله تعالى  
ربه الى تركها شش وجد است بين التركلة والعاريات من  
 قوله تعالى بره الى الجحيم اربعة وجد است بين العاريات والقارعة  
 من قوله تعالى الجحيم الى القارعة سبعة شش وجد است وما ادرك  
 كذبت بين القارعة والتكاثر من قوله تعالى حامية الى التكاثر  
 شش وجد است بين التكاثر والعصر من قوله تعالى النعيم والعصر  
 يست ويك وجد است بين العصر والحمة من قوله تعالى بالصبر الى  
 الحمة شش وجد است وما ادرك كذبت موصدة دليل كذبت  
 محمد شعبه بضم عين ومهم وحفظ فيج عين وميم خوانده بين العمة  
 والفضل من قوله تعالى مدد الى الفيل بست وجماد وجد است بين الفيل  
 والقرين من قوله تعالى ما كولا الى قرين هشتاد وجماد وجد است  
 بين القرين والدين من قوله تعالى من خوف بالدين هشتاد وجماد

وجد است بين الدين والكور من قوله تعالى الماعون الى الكور شانزده  
 وجد است بين الكور والمجد من قوله تعالى ابتر الى الكافون ثمانية  
 عشر وجماد ولي كاجري في يونس بين الكافون والصبر من قوله  
 تعالى دين الى الفتح شست وسد وجد است بين الصبر وتبت من قوله  
 تعالى قوابا الى وتبت شش وجد است بين تبت والاخلاص من قوله  
 تعالى من سد الى احدى وسد وجد است كقولك فروا مرفق  
 البقرة بين الاخلاص والعلق من قوله تعالى احد الى العلق بست  
 وجماد وجد است بين العلق والناس من قوله تعالى حسد الى قوله  
 الناس بست وجماد وجد است بين الناس والفاتحة يست  
 حال المرحل من قوله تعالى الناس الى العالمين نجاة ويك وجد است  
حاشه در كفتن تكبير وعمل حال تحمل ودعاء افتتاح واختتام  
 وسبع سجدة شتمل برواين فايدة اول در تكبير يدانك تكبير  
 بقراءات اكثر من روايت بزي بخلاف وبخلاف عنه قبل الزيادة  
 والصحي آخر آتست وسبب انك چون وحى ان حضرت رسول  
 الغلبن وقرع العالمين صلى الله عليه وآله منقطع شد مشركين و

مناقین میفکند که دعوی خلافت دارند یعنی و کذاست خدای محمد  
محمد را و دیگر میگویند که مد و لهذا سوره و الصبی نازل شد حضرت  
جلال علی را میخواستند حضرت خاتم الانبیاء فرمود که ما در علم  
و لایق و ماقی آنسر و بعد از استماع این خبر سرور را که کذب و  
دروغ منافقان بر ایشان ظاهر شد از روی شغف هزار دستا  
بیان و مایط عن الهوار بفرستم تکبیر نغمه سر اگر دین و فرمود  
که الله اکبر و بعد از آن امر فرمود امت را بکفایت آن از و الصبی  
تا آخر قرآن و این درسند شاطبی مذکور درین خلافی نیست  
لیکن خلاف است در میان علما اقوال که تکبیر در اول و الصبی  
باید گفت یا آخر و الصبی که اول شرح باشد بعضی بذهب اول دان  
شده اند مثل صاحب تیسیر و صاحب طایفه و ابو محمد سکی و غیرهم  
و بعضی ناهب بذهب و تم شده اند مثل صاحب تیسیر و صاحب  
جامع و حافظ ابو علی و غیرهم که اول شرح باشد هر دو مذ  
صحیح و فایده بر آن مترتب زیرا که ابتدا تکبیر در اول و الصبی  
میکنند چون در اول التماس تکبیر گفت و میگویند و الله ابتداء

اول

اول شرح می کند در آخر التماس تکبیر میگوید و صیغه وی  
بجای آنکه الله اکبر است و بعضی از آنجناب لا اله الا الله والله اکبر  
نقل نموده اند و در بعضی روایت لا اله الا الله والله اکبر والله  
الحمد نیز گفته اند و آنچه فقیر از شرح محمد کاظمی حفظه الله و حبی  
از استادان این عصر شنیده وجه آخر این است و تقدیم تکبیر  
بر قلیل یا تحمید بر قلیل و تکبیر جایز نیست زیرا که بترتیب  
روایت شده و مجمع علیه است و بین صورتین در حالت تکبیر  
هشت وجه تصور و ازین وجوه یکی ممنوع و آن وصل آخر سوره  
به تکبیر و وصل تکبیر به بسمله و قطع بسمله بر اول سوره و وجه  
دیگر جایز و معمول بد قرات **فلیله دقم** در حال عمل و  
دعوات و تسبیح سجرات بدانکه افضل را بی و اگر اول در احتیاط  
کلام ملک عالم عمل حال تحمل است بنا بر آنکه صحبت پرستند  
که چون حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلوات الله و  
سلامه علیه و آله اجمعین خطاب بحضرت عالمی جناب ولایت ما  
اقام المتقین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بنموده فرموده که افضل



الاعمال الخصال المحل حاضر في مجلس محفل هشتادین گفتار  
 الحال المحل یعنی کدام عمل است که از دیگر اعمال افضل و مستحق  
 بعمل حال محل است افضل و اکمل ملک و انسان در جواب ایشان  
 فرمود الخاتم المفتوح یعنی حال محل انکس است که چون قرآن ختم  
 کند افتتاح ختم دیگر نماید و عمل مذکور مشهور که جمهور نقل  
 نموده اند آفت که در وقت اختتام چون سوره الناس را بخواند  
 رساند افتتاح نموده سوره حمد و البقرة را تا المفلحون بخواند و  
 بعد از آن اقدام بدعا یا اختتام نماید و از اعلام و اخبار اجماع  
 اختیار دعا است که از خاتم الانبیاء است که او صیایا احدی  
 از ائمه هدی منقول باشد خواه اختتام و خواه افتتاح و  
 دعاء افتتاح که منقول باشد بسیار است از جمله روایات آن  
 که چون حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام در وقتی که کلام  
 حمید مجید ربانی را بر میداشت و لایحه تلاوت میکرد باین  
 دعا قیام و اقدام می نمود **اللهم انی اشهد انک هذا کتابک**  
**الترجمه عندک علی رسولک محمد بن عبد الله کلامک الناطق**

علی ان نبیک جعلک هادیا منک الخلق و جعلنا متبعین  
 فیهما نبیک و بین عبادک اللهم فاجعل قلبی فی عبادک و قرانی  
 فی عبادک و یکره فی عبادک انک انت الودیع الرحیم **محمدا**  
**حمد ثلاثه** اللهم لک سجدت و لک امنت و لک اسلمت و  
 علیک توکلت سجدت لک یا رب تعالی و قبالا لمتنک کفایت  
 مستکبرا سبوح قدوس رب الملائکة و الروح عظمک  
 ربنا و الیک المصیر دعا ختم قرآن منقول از سید المرسلین و ائمه  
 معصومین صلوات الله و سلامه علیه اجمعین صدق الله  
 العظیم و بلغ رسوله الکرم و هذا منزل من رب العالمین ربنا  
 اما انزلک و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین اللهم  
 صل علی محمد و آل محمد و علی جمیع الملائکة و المرسلین و ارحم عباد  
 المؤمنین من علی السموات و الارضین و انعم لنا فی القرآن بعد  
 حمید و ارحمنا بحیر و یاریه لنا فی القرآن العظیم و اتقنا بالایات  
 و الذکر حکیم ربنا تقبل منا انک انت السميع العظیم بفضیل  
 ینم الله الرحمن الرحیم اللهم احسننا بالقرآن و اجعله لنا اماما



وَنُورًا وَهَدًى وَرَحْمَةً اللَّهُمَّ ذَكِّرْنَا مِنْهُ مَا نَسِينَا وَعِلْمًا مِنْهُ  
مَا جَهِلْنَا وَلَدَرْفَاتٍ لَا تَدْرُكُهُ أَهْلُ السَّيْلِ وَأَطْرَافُ الْأَهَارِ وَاجْعَلْهُ  
حُجَّةً لَنَا وَلَا جَعْلَهُ حُجَّةً عَلَيْنَا اللَّهُمَّ اشرحْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِي  
وَاسْتَعِزَّ بِالْقُرْآنِ بَدَنِي وَنُورِ بِالْقُرْآنِ بَصَرِي وَأَطْلُقْ بِالْقُرْآنِ  
لِسَانِي وَاجْعَلْ عَلَيَّ مَا أَبْتَغِي فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ  
اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْزَلْتَهُ شِفَاءً لَا يُلَاقِيكَ وَشِقَاءً عَلَى عَذَابِكَ  
وَعَنَى عَلَى أَمَلٍ مَعْصِيَتِكَ وَنُورًا لِأَهْلِ طَاعَتِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ  
لَنَا حُصْنًا مِنْ عَذَابِكَ وَخُرُوجًا مِنْ غَضَبِكَ وَخَاجِرًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ  
وَعِصْمَةً مِنْ مَخْطِئِكَ وَدَلِيلًا عَلَى طَاعَتِكَ اللَّهُمَّ قَدْ قَرَأْتَ مَا تَقْبَلُهُ  
مِنْ كُنَائِكَ اللَّهُمَّ أَنْزِلْهُ عَلَى نَبِيِّكَ الصَّادِقِ فَكَانَ الْحَدِيثُ اللَّهُمَّ  
اجْعَلْنِي مِنْ عَمَلٍ حَلَالٍ وَبِحَرَمٍ حَرَامَةٍ وَيَوْمٍ مُبَارَكٍ وَمِنْ شَأْنٍ  
وَاجْعَلْهُ أَتَمَّ فِي قَبْرِي وَأَتَمَّ فِي حَقِّي وَاجْعَلْنِي مِنْ رُفِيقِهِ  
بِكُلِّ آيَةٍ قَرَأَ مَا دَرَجَةٌ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِأَبَائِنَا  
وَلِأُمَّهَاتِنَا وَلِأَخْوَانِنَا وَلِأَخَوَاتِنَا وَلَا تَجْعَلْ لَنَا فِيهِمْ حَسْرَةً  
وَلَا تَجْعَلْنَا فِيهِمْ حَسْرَةً وَلِأَسْمَعْنَا وَلِنَقْرَأَ مَعَهُ وَلِنَحْضُرْهُ

وَلَدُوهُ

وَلَدُوهُ لِحَقِّهِ عَلَيْنَا إِنَّا بَارِعْنَا وَكُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ فِي الدَّارِ  
حَسَنَةٌ وَقِيَامٌ جَلِيلٌ وَجَعَلْهُ وَكَأَلِ عَقُوبِكَ وَعَذَابِ الْفَقْرِ وَعَذَابِ  
الْفَقْرِ وَعَذَابِ الْمَظَالِمِ وَعَذَابِ النَّارِ تَوْفِيقًا مَعَ الْأَبْرَارِ وَاحْتِشَانًا  
فِي حُجُبِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْأَحْيَاءِ صَلَوَاتُكَ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ

أَجْعَلِينَ

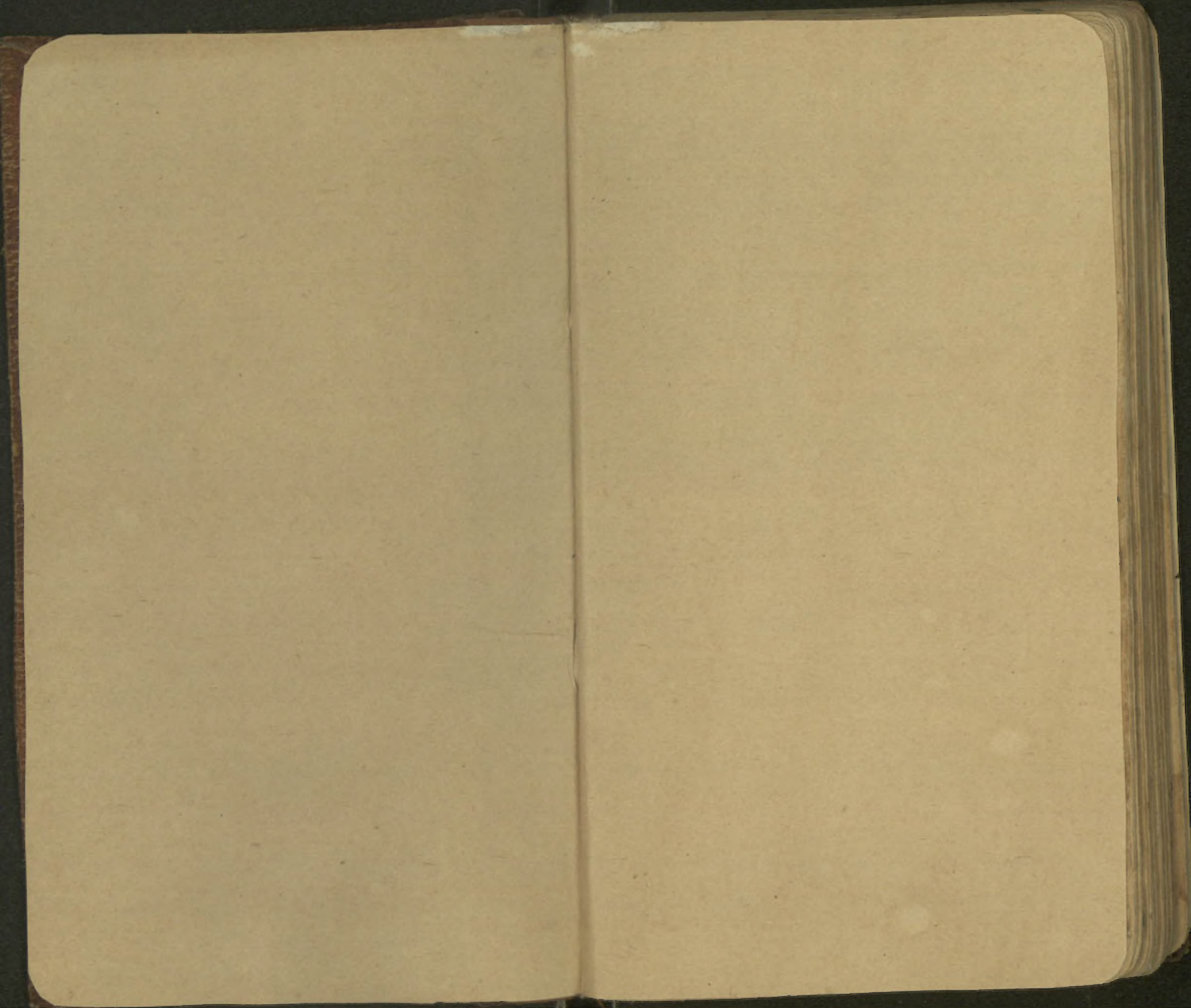
سَمِعْتُ ابْنَ حَسْرٍ رَوَى عَنْ جِهَارِ شَيْبَةَ  
تَمَّ بِهَا قَدِّسَ رَوَى عَنْ جِهَارِ شَيْبَةَ  
ثُمَّ شَدَّ كُنْزِينَ لَعَلَّهُ مَلَأَ دُرَّ

خَدِيدًا مِنْ زَبْجَيْنِ مُحَمَّدٍ وَرَسُولِهِ

وَبَقِيَ مِنْ زَبْجَيْنِ مُحَمَّدٍ وَرَسُولِهِ  
سَمِعْتُ ابْنَ حَسْرٍ رَوَى عَنْ جِهَارِ شَيْبَةَ  
تَمَّ بِهَا قَدِّسَ رَوَى عَنْ جِهَارِ شَيْبَةَ  
ثُمَّ شَدَّ كُنْزِينَ لَعَلَّهُ مَلَأَ دُرَّ  
خَدِيدًا مِنْ زَبْجَيْنِ مُحَمَّدٍ وَرَسُولِهِ



[illegible]





2.